

نقش و جایگاه ایدئولوژی در نظریه‌های انقلاب

حمیدرضا اخوان مفرد*

چکیده: بخش اول مقاله با عنوان «ایدئولوژی، مفهوم و کارکردهای آن» در شماره پیشین منتشر شد، اکنون در بخش دوم ضمن مفهوم‌بندی انقلاب و اشاره به تعاریف متنوع آن، انقلاب را مستلزم بسیج سیاسی با همه لوازم آن تلقی می‌کنیم پس به طرح نظریه‌های نوین انقلاب در قالب رهیافت‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی در دو سطح خرد و کلان می‌پردازیم و در کنار توضیح نظریه‌های عمده در هر رهیافت به تفکیک، نقش، کارکرد و جایگاه ایدئولوژی در هر یک از دیدگاه‌ها می‌پردازیم. دستاورد نظری این مقاله، پذیرش تأثیر مهم ایدئولوژی و نقش قابل توجه آن در پیدایش اوضاع انقلابی و چگونگی وقوع بسیج سیاسی در نظریه‌های انقلاب است.

الف. مفهوم انقلاب

انقلاب در کنار پدیده‌هایی چون اصلاحات و رفرم‌های اجتماعی، کودتاها، شورشهای محلی، اعتراضهای جمعی، قیامهای توده‌ای و... مجموعه تحولات و جنبشهای اجتماعی را شکل می‌دهد که با دو معیار منشأ تحول و شیوه تغییر و دگرگونی می‌توان عناصر این مجموعه را از یکدیگر متمایز نمود.

*. استادیار دانشگاه امام حسین.

مفهوم انقلاب مانند ایدئولوژی دارای تعاریف متعدد و متنوعی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

مک آیور: انقلاب، تغییرات و دگرگونیهای سریع در حکومت است که هدفش برانداختن نظام موجود و ساختن نظام نوین است. انفجار نیروهای سرکوفته جامعه که مقاومت سیستم قدیم و وضع موجود را درهم می‌شکنند و با ایجاد تغییرات قاطع در طبیعت حکومت، سیستم جدیدی را جانشین می‌سازند [۱۳۵۴: ۳۲۴]

موریس دوورژه: انقلاب، سرنگونی یکسره، ناگهانی و خشونت‌آمیز نظم موجود و جایگزین ساختن نظم سراسر نوینی با همان روشهاست [۱۳۶۷: ۳۴۵].

شورمان وشل: انقلاب، حذف یک نظم قدیمی، یک نظام سیاسی کهنه، یک فرهنگ سنتی، یک اقتصاد غیر خلاق، یک طبقه حاکمی که فقط استثمار می‌کند و یک نظام سازمان‌بندی اجتماعی که دیگر آدمیان را ارضا نمی‌کند، می‌باشد و غالب انقلابهای جدید مستلزم اعمال زور و تعارض مسلحانه بوده‌اند [باتامور ۱۳۷۰: ۲۵۳-۲۵۴].

کامنکا: انقلاب، تغییر سریع و ناگهانی در قدرت سیاسی اجتماعی مستقر است که خود را در یک فرایند تغییر و دگرگونی رادیکال از حکومت توضیح می‌دهد و در زمینه بنیادهای رسمی حاکمیت، مشروعیت و مفاهیم نظم اجتماعی، دگرگونی ایجاد می‌نماید [Oberschall 1973: 81]. آرتور باوئر: تلاشهای موفق و ناموفق که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می‌گیرد [جانسون ۱۳۶۳: ۱۷].

هری اکشتاین: اقدامات خشونت‌آمیز در درون یک نظم سیاسی برای تغییر قانون اساسی، حکام یا سیاستها [1965: 133].

کریستوفرلش: تلاش نیروهای سیاسی مخالف رژیم سیاسی و نظم اجتماعی موجود برای به دست گرفتن قدرت دولت [Aya 1979: 43].

چالمرز جانسون: انقلاب، خشونت‌ی جهت‌دستایی به یک یا چند هدف زیر است: تغییر در حکومت (پرسنل و رهبری) یا تغییر در رژیم (شکل حکومت و چگونگی توزیع قدرت سیاسی) یا تغییر در اجتماع (ساخت اجتماعی، نظام کنترل مالکیت، سلطه طبقاتی، ارزشهای مسلط و نظایر آن) همچنین تغییر در سیاستهای حکومتی [Zagorin 1973: 26].

هانه آرت: انقلاب، دگرگونی به معنای آغازی تازه است و خشونت در آن برای رهایی از ستمگری به قصد استقرار آزادی است [۳۶۱: ۲۷].

جرج پتی: انقلاب تجدید بنای دولت است و محتمل است در اثر آن تغییراتی در اسطوره دولت، تریبیت ساختاری، اشکال رهبری یا نهادهای سیاسی وقوع یابد [کرهن ۱۳۶۹: ۳۴]. ویلبرت مور: انقلاب تحولی خشونت‌آمیز است که بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم را درگیر ساخته منجر به ایجاد دگرگونی در ساختار حکومت می‌شود [81: 1963].

ساموئل هنتینگتون: انقلاب، تغییر سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز داخلی در ارزشها و اعتقادات اساسی جامعه، در ساختارهای اجتماعی و نهادهای سیاسی و در اعمال سیاستهای دولت است [264: 1968].

استانفورد کوهن: انقلاب، تحولی با ابعاد زیر است: استحاله ارزشها یا دگرگونی اسطوره‌های جامعه، تغییر ساختار اجتماعی، دگرگونی نهادها، تغییراتی در صورت‌بندی رهبری، چه در افراد گروه نخبه حاکم یا در ترکیب طبقاتی آنان، انتقال غیر قانونی یا ضد قانونی قدرت و بالاخره حضور یا حاکمیت رفتار خشونت‌آمیز [۴۲: ۱۳۶۹].

گیدنز: انقلاب، فرایند دگرگونی سیاسی، شامل بسیج یک جنبش اجتماعی توده‌ای است که در آن با استفاده از خشونت، رژیم موجود به طور موفقیت‌آمیز سرنگون می‌شود و حکومت جدیدی تشکیل می‌گردد. انقلاب به دلیل اینکه شامل جنبش توده‌ای است و دگرگونی عمده در نظام سیاسی پدید می‌آورد، از سایر تحولات اجتماعی متمایز می‌گردد [761: 1993].

اسکاچیل: انقلاب متضمن یک جنبش اجتماعی توده‌ای^۱ است، به فرایندهای عمده اصلاح یا دگرگونی^۲ می‌انجامد، در آن تهدید یا کاربرد خشونت^۳ دیده می‌شود. به عبارتی با ترکیب این سه معیار می‌توان گفت: انقلاب عبارت است از تصرف قدرت دولتی از طریق وسایل خشن به وسیله رهبران یک جنبش توده‌ای، به منظور استفاده بعدی از آن برای ایجاد اصلاحات عمده اجتماعی [620: 1993 Giddens].

هر چند تعاریف فوق هر یک از منظری خاص، انقلاب را مفهوم‌بندی می‌کنند؛ لکن مخرج

1. mass social movement

2. major processes of reform or change

3. threat, or use of violence

مشترک همه آنها این است که انقلاب دارای منشأ تحول از سطوح پایین جامعه است و به عبارت دیگر مستلزم بسیج می‌باشد. به گونه‌ای که می‌توان گفت رابطه بسیج و انقلاب بنا به یک تعبیر رابطه عموم و خصوص مطلق است. بدین معنی که وقوع انقلاب نیازمند بسیج سیاسی توده‌هاست، اما هر بسیج سیاسی لزوماً به انقلاب نمی‌انجامد. همچنین در همه تعاریف مذکور، حداقلی از عنصر خشونت دیده می‌شود. چنین تحول خشونت‌باری گاه دارای پیامدها و نتایج محدودی است و گاه تغییراتی وسیع در رویه‌های حکومتی، پرسنل سیاسی، سیاستهای کلی رژیم، ساخت اجتماعی - سیاسی، ساخت اقتصادی و ساخت فرهنگی ایجاد می‌نماید.

زاگورین معتقد است یک نظریه کارآمد در مورد انقلاب می‌بایست تبیینی از علل رخداد این پدیده و نیز توصیفی از روند فرایند آن به دست دهد و نهایتاً پیامدهای انقلاب را به عنوان یک تحول اساسی پیگیری نماید [1973: 29].

نظریه‌های کلاسیک عمدتاً در پی تبیین علی انقلابند. اندیشه‌مندان سیاسی قدیم از ارسطو تا هابس همگی درباره علت وقوع انقلاب به تأمل پرداخته‌اند. نظریه‌های مربوط به روند و فرایند انقلاب، نخست در دهه‌های اول قرن بیستم تحت عنوان کلی «تاریخ طبیعی» انقلاب عرضه شدند و به تحلیل مراحل عمده انقلابهای بزرگ پرداختند. بعدها روند انقلاب بیشتر از جنبه بسیج و سازماندهی سیاسی و رابطه بازیگران قدرت از چشم‌انداز رفتار سیاسی مطمح نظر قرار گرفت. بحث از نتایج و پیامدهای انقلاب نیز در نظریه‌های قدیمی و عمده بیشتر گسیخته و پراکنده بوده است؛ اما در نظریه‌های جدید تحت تأثیر گسترش علایق علوم اجتماعی به مسائل مربوط به نوسازی و توسعه سیاسی و اقتصادی، بیشتر به تحلیل رابطه انقلاب با نوسازی و توسعه اقتصادی توجه می‌شود [مقدمه بشیریه بر *نظریه‌های انقلاب*: ۲].

نظریه‌های انقلاب در زمینه شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انقلاب اختلافهای اساسی دارند. بحث در موارد زیر چکیده نظریه‌های گوناگون راجع به انقلاب است: انقلاب در چه شرایطی به وقوع می‌پیوندد؟ آیا در زمان فقر و تنگدستی عامه مردم رخ می‌دهد یا بالعکس در شرایط رفاه و رشد اقتصادی و افزایش توقعات؟ آیا جامعه مدنی نیرومند، بسترهای اجتماعی مساعد انقلاب را فراهم می‌سازد یا متقابلاً جامعه گسیخته توده‌ای که در آن مردم پراکنده، منزوی و متمیز می‌باشند و در جستجوی معنای جدید زندگی به ایدئولوژی، رهبری و انقلاب روی

می‌آورند زمینه‌ساز انقلاب به لحاظ اجتماعی است؟ آیا در شرایط خفقان، سرکوب و استبداد فراگیر، مردم بی‌طاقت شده صبرشان به پایان می‌رسد و عصیان می‌کنند؟ یا انقلاب در شرایطی رخ می‌دهد که از میزان سرکوب کاسته شده باشد و فضای بحث سیاسی و رخنه در نظام سیاسی فراهم گردد تا بتوان آن را دگرگون کرد؟

نظریه‌های متأخر شرایط فوق را قابل ترکیب می‌دانند، مثلاً شرایط همبستگی یا گسیختگی اجتماعی قابل جمعند؛ یعنی هم باید گروه‌های بسیج‌کننده سازمان یابند و هم تشنگی برای ایدئولوژی، رهبری و انقلاب وجود داشته باشد. سایر شرایط نیز می‌توانند بر رادیکالیزه کردن انقلاب و تعمیق آن مؤثر باشند.

شرایط فکری نیز مورد توجه نظریه‌های انقلاب قرار گرفته است. در نظریه‌های کلاسیک شامل نظریه مارکسیسم، نظریه فرهنگی دورکهایم، نظریه واقع‌گرایی سیاسی پاره‌تو، نظریه کاریزما و بر و نظریه روان‌شناسانه دوتوکویل [کرزر ۱۳۷۳]، شرایط فکری انقلاب به ترتیب عبارت از: خودآگاهی طبقاتی در قالب ایدئولوژی، انومی و تشنگی ایدئولوژیک، تحریک عاطفی و فریب توده‌ای، ارادت عاطفی به رهبران کاریزماتیک و بالاخره توقعات فزاینده توده‌هاست. بنابراین در نظریه‌های کلاسیک، ایدئولوژی نقش قابل توجهی در پیدایش اوضاع انقلابی و چگونگی وقوع بسیج انقلابی دارد.

نظریه‌های نوین انقلاب که در صدد تبیین این پدیده اجتماعی هستند، در دو سطح خرد و کلان قابل بررسی می‌باشند. در سطح خرد، نقش افراد و در سطح کلان، نقش ساختارها و نهادها برجسته می‌گردد. در اینجا در سطح نظریه‌های خرد به نظریه‌های روان‌شناختی و سپس در سطح کلان به ترتیب به نظریه‌های جامعه‌شناختی و سیاسی می‌پردازیم و نقش ایدئولوژی را در هر یک از آنها توضیح می‌دهیم.

ب. نظریه‌های روان‌شناختی انقلاب و نقش ایدئولوژی

چنین نظریاتی به فرد و برداشتهای او از وضعیت اجتماعی یا شخصیت خاص یک فرد که می‌تواند باعث عصیان او یا موجب تبدیل وی به یک انقلابی فعال شود، توجه دارند. نظریه‌پردازانی که در این رهیافت جای می‌گیرند، گرچه معتقدند که اقدامات انقلابی در خلأ رخ

نمی‌دهد و به برداشتهای اعضای جمعیت از وضعیت انقلابی و نحوه واکنش این افراد نسبت به آن علاقه‌مندند ولی به شرایط اجتماعی عینی مقدم بر وضعیت انقلابی توجه ندارند.

کوهن نظریات روان‌شناسانه را به چهار زیرگروه تقسیم کرده است: مطالعاتی که به «پیشینه آحاد انقلابیون» توجه دارند، بررسیهایی که به مسأله «سرکوب غرایز» علاقه‌مندند، تئوری توقعات فزاینده» و بالاخره تئوری «محرومیت نسبی» [کوهن ۱۳۶۹: ۱۸۳].

بررسیهای مربوط به آحاد انقلابیون متأثر از مباحث روانکاوی فروید، به ویژگیهای شخصیتی و پیشینه اجتماعی رهبران انقلابی که امکان بررسی تاریخ حیات آنها وجود دارد، می‌پردازند. از دید فروید که دلایل پیدایش رهبران را در تمام حوزه‌ها مطرح کرده است، رهبران انقلابی در دوران کودکی احساس حقارت و عدم امنیت داشته‌اند؛ لذا برای جبران این عقده‌های سرکوب شده در جستجوی قدرت‌تند و قدرت‌طلبی مکانیسم جبران عدم امنیت و ناکامیهای اولیه و تضادهایی است که فرد با خانواده و بخصوص با پدر داشته است. به عبارت دیگر، رفتار انقلابی یک حادثه نیست بلکه به گذشته فرد برمی‌گردد و عوامل روان‌شناسانه آن را توضیح می‌دهد. بدین ترتیب زندگی بسیاری از رهبران انقلابی مورد مطالعه قرار گرفت تا الگوهای رفتاری و نگرشهای آنان قابل پیش‌بینی شود.

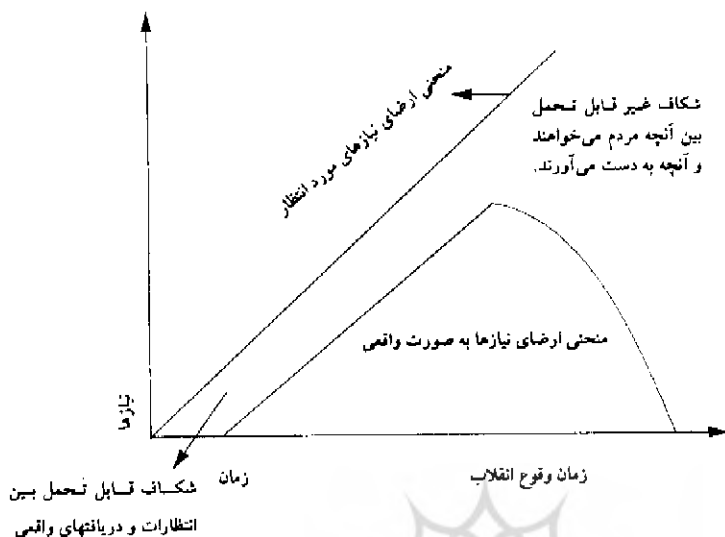
دسته‌ای دیگر از این نظریه‌ها توجه خود را به وضعیت روحی توده‌ها معطوف ساخته‌اند. بر اساس چنین نظریه‌هایی پیدایش وضعیت انقلابی، ماحصل نارضایتی گسترده توده‌هاست. از جمله سورکین معتقد است: سرکوب غرایز عامه مردم زمینه اصلی ناکامی و نارضایتی آنها را فراهم آورده، موجب انقلاب می‌شود. او نیازها و غرایز انسان را به سه طبقه اصلی یعنی نیازهای فیزیولوژیک و بیولوژیک (نیازهای اولیه حیاتی و معیشتی)، نیازهای اجتماعی و نیازهای سطح عالی تقسیم می‌کند و بر این اعتقاد است که انقلاب در پی سرکوب یک یا چند نیاز از نیازهای مزبور رخ می‌دهد و متعاقب آن تمام آنها سرکوب می‌شوند.

تئوریهای توقعات فزاینده و محرومیت نسبی که به نظریه‌های «سرخوردگی - پرخاشگری»^۱ نیز معروفند، بر این باورند که همیشه وقتی امور از بد بودن به سمت بدتر شدن می‌روند، انقلاب رخ نمی‌دهد بلکه برعکس، غالباً مردمی که دوره طولانی تحمل حکومت سرکوب را بدون

اعتراض پشت سرگذازده‌اند، وقتی دریا بند حکومت فشار خود را کاسته است، با آن مخالفت می‌کنند. لحظهٔ مخاطره‌آمیز زمانی است که حکومت بد تصمیم بگیرد شیوه‌های حکومتی خود را اصلاح کند. همراه با بهبود نسبی اوضاع، مردم انتظار ادامهٔ روند بهبود را دارند. ترس از توقف روند مزبور توسط حکومت خودسر منجر به براندازی آن توسط مردم می‌شود؛ لذا انقلاب در جوامعی رخ می‌دهد که وضع اقتصادی رو به پیشرفت است. این نظریه ابتدا توسط دوتوکویل و بریتون مطرح شد سپس دیویس، تانتر، میدلارسکی و گر آن را جرح و تعدیل و کامل نمودند [کوهن ۱۳۶۹: ۱۸۴ - ۱۹۹].

جیمز دیویس برای تشریح انقلابها از جنبهٔ رفتارگرایی از دلارد و همکارانش این نظریه را که نومی‌دی و سرخوردگی در دستیابی به هدف مطلوب به پرخاشگری و تعرض یا رفتار خشونت‌آمیز منجر می‌شود، برداشت کرد. همچنین وی نظریهٔ مارکس و دوتوکویل را با یکدیگر ادغام نمود و در یک نمودار موسوم به «منحنی ل» [شکل ۱] نظریهٔ خود را چنین بیان کرد:

انقلابها اغلب زمانی رخ می‌دهند که به دنبال یک دورهٔ طولانی از توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی دوره‌ای از افول سریع پیش آید. در دورهٔ رفاه این انتظار ایجاد می‌شود که می‌توان نیازها را به طور دائم پاسخ گفت، اما در دورهٔ افول شکاف وسیعی میان انتظارات و دریافتهای واقعی ایجاد می‌شود که فرد را سرخورده و پرخاشگر می‌کند. شکاف غیر قابل تحمل بین انتظارات و دریافتها را که به رفتار انقلابی منجر می‌شود، می‌توان در شکل ۱ نشان داد [C. Davies: 1971: 134-136].



(شکل ۱): ارضای نیازها و انقلاب «منحنی ۱»

نظریه دیویس هر نوع جنبش اجتماعی - سیاسی را شامل می‌شد و نشان نمی‌داد چرا برخی ناآرامیها به شورش محدود و برخی دیگر به انقلاب منجر می‌شوند. متعاقباً تانتر و میدلارسکی درصدد رفع نواقص نظریه وی برآمدند. این دو با مطالعه میزان شکاف میان سطح مورد توقع و سطح واقعی نیازها، چهار نوع از جنبشهای اجتماعی یعنی انقلابهای توده‌ای، کودتاهای انقلابی حکومتی، کودتاهای اصلاحی و انقلابهای حکومتی را از یکدیگر تفکیک نمودند [Taylor 1978: 53-60].

تد رابرت گر در این باره که خشونت سیاسی درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی، بازیگران آن یا سیاستهای آن صورت می‌گیرد و آن را شامل تمامی حملات جمعی می‌داند، تلاش جامعی انجام داد تا به کمک سه متغیر یعنی دامنه خشونت (میزان مشارکت مردمی در آن)، شدت خشونت (قدرت تخریبی اقدامات خشونت‌آمیز) و تداوم خشونت (طول زمانی آن) و خشونت‌های سیاسی را طبقه‌بندی نماید. بدین ترتیب وی بین آشوبها (اعتصابات سیاسی، شورشها، برخوردهای سیاسی و طغیانهای موضعی)، توطئه‌ها (ترورهای سیاسی، تروریسم،

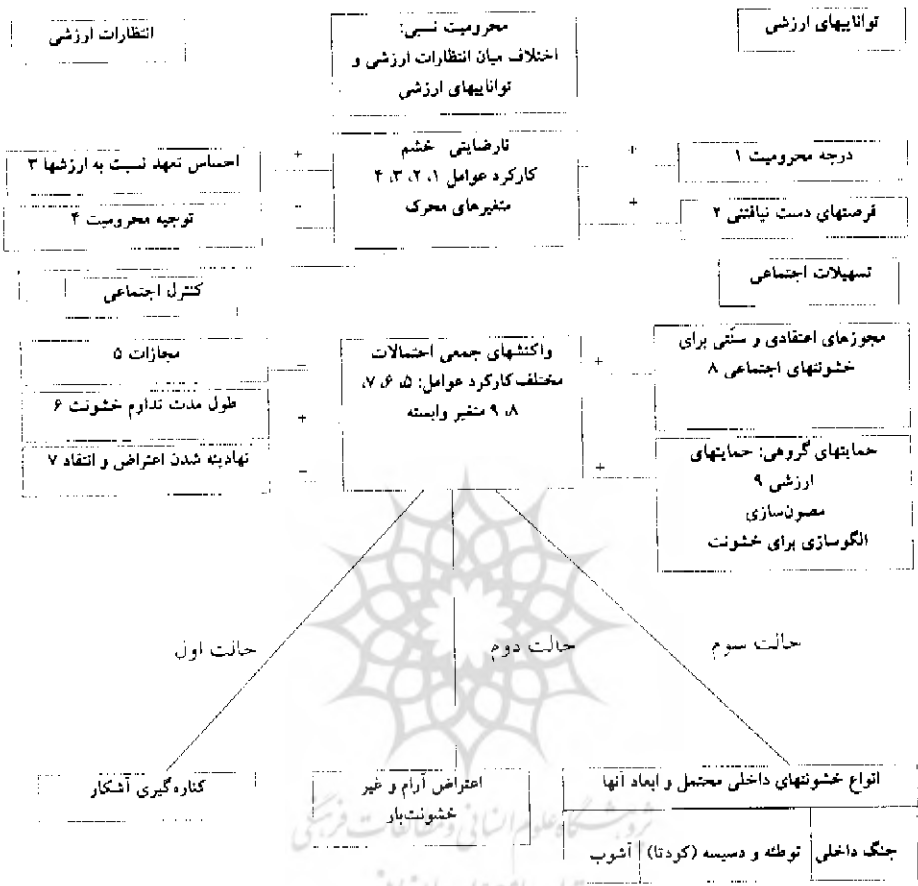
کودتاها، یاغی‌گریها، جنگهای چریکی محدود) و بالاخره جنگهای داخلی (تورسیم گسترده، جنگهای چریکی گسترده، جنگهای داخلی گسترده و انقلاب) تمایز قایل می‌شود.

گر با شناسایی متغیرهای متعدد تعیین‌کننده احتمال و ابعاد خشونت‌های اجتماعی، نمودار پیچیده صفحه بعد را ارائه داد [شکل ۲]. از نظر وی، سرمنشأ عوامل بالقوه ناآرامیهای جمعی، محرومیت نسبی^۱ است. یعنی آگاهی مدعیان از تفاوت بین انتظارات ارزشی و تواناییهای ارزشی آنان، با این توضیح که انتظارات ارزشی حد وسط موقعیتهایی است که مدعیان خود را به حق شایسته احراز آن تلقی می‌کنند و تواناییهای ارزشی حد وسط موقعیتهایی است که به تصور مدعیان احتمال دسترسی بدانها مقدور است [Vol. 20, No. 2, 1968. R.Gurr - 281 - 282]. اختلاف میان این دو به نومییدی و سرانجام به رفتار پرخاشگراییانه و تعرض آمیز منجر می‌شود.

علل تغییر در انتظارات ارزشی، ورود ارزشهای جدید، ارتباطات با سایر کشورها، رشد ایدئولوژیهای جدید و وعده‌های رژیم برای اتمام محرومیتهاست. محرومیت نسبی به اشکال مختلف ظاهر می‌شود: محرومیت کاهشی یا نزولی (کاهش تواناییها و ثابت ماندن ارزشها)، محرومیت ناشی از بلندپروازی یا محرومیت آرمانی (ثابت ماندن تواناییها و افزایش انتظارات) و محرومیت صعودی یا افزایشی (افزایش هر دو متغیر مذکور و سپس کاهش تواناییها) که در واقع همان «منحنی ل» دیویس است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

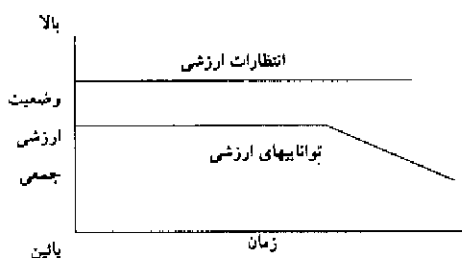
1. relative deprivation.



(شکل ۲): متغیرهای تعیین‌کننده احتمالی و ابعاد خشونت اجتماعی

گر اشکال محرومیت نسبی را در نمودارهای زیر (شکل‌های ۳، ۴، ۵) نشان داده است [۹]

۱۳۷۷: ۶۹-۹۱



شکل ۳. محرومیت نزولی



شکل ۴. محرومیت آرمانی



شکل ۵. محرومیت صعودی

فستینگر نیز در همین رهیافت نظریه «ناهماهنگی شناختی» را عرضه کرد. مطابق نظریه شناخت، آگاهی، معرفت یا اعتقاد و باور در مورد محیط، شخص یا رفتار شخص است که مبتنی بر ارزشها، واقعیات یا تعاریف است. عدم هماهنگی میان شناخت و واقعیات، موجب ایجاد تنشهای روانی در فرد می‌شود که برای کاهش آن فرد می‌باید یا شناخت خود را تغییر دهد یا از حوزه‌های ناهماهنگی عقب‌نشینی کند و یا واقعیات را برای تطبیق با شناختها، ارزشها و هنجارها دگرگون نماید.

گشودند از نظریه ناهماهنگی شناختی فستیگر بهره برد و آن را با نظریه‌هایی که ریشه بالقوه ناهماهنگی شناختی را ناشی از بروز مغایرت بین ادراکات و انتظارات می‌دانستند، ترکیب نمود. بر اساس نظر وی، چنین مغایرت‌هایی به ناهماهنگی بین شناخت‌های ارزشی و شناخت‌های مبتنی بر واقعیات منجر می‌شود و موجب بروز تنش‌های روانی در فرد می‌گردد.

شوارتز دامنه مطالعات گشودند را وسعت بخشید و عدم هماهنگی بین سیستم سیاسی و ارزش‌های درونی افراد را موجب تلقی منفی آنها از سیستم دانست. چنانچه سیستم قابلیت اصلاح و تطبیق با شناخت‌های ارزشی را نداشته باشد با مخالفت انقلابی و تغییر مواجه خواهد شد [Taylor 1978: 52-60].

نظریه «گزینش عقلانی» نیز تلاش می‌کند تا پیوستن افراد به جنبش‌های اجتماعی از جمله انقلابها را بر اساس کنش کاملاً حساب شده و معقول افراد توضیح دهد، بدین معنی که هر فرد با محاسبه مزایا و هزینه‌های خصوصی که از احتمال پیروزی یا شکست جنبش اجتماعی به دست می‌آورد و نیز محاسبه صدمات و لذات ناشی از این مشارکت، تصمیم خود را برای شرکت در جنبش می‌گیرد [Taylor 1978: 93-113]. البته این نظریه با انتقاداتی روبه‌رو شده است از جمله بلومر کسانی را که بر انگیزه‌های آگاهانه در اقدام جمعی تأکید می‌ورزند آماج انتقاد خود قرار می‌دهد [Ritzer 1988: 312-313].

«رهیافت شناختی» یکی از نظریه‌های متأخر برای مطالعه جنبش‌های اجتماعی است که از سوی ایرمن و جمیسون ارائه شده است. آنها جنبش‌های اجتماعی را نوعی عمل جمعی شناختی می‌بینند و برآنند که این جنبش‌ها نقشی چشمگیر در شکل دادن و تبدیل شناخت‌های روزمره به شناخت حرفه‌ای و حتی مهمتر از آن در ایجاد زمینه‌های جدید برای بازتفسیر معرفت حرفه‌ای دارند. جنبش‌های اجتماعی از طریق خلق، بیان، صورت‌بندی اندیشه‌ها و ایده‌های جدید است که خود را در جامعه تعریف می‌کند و در اینجا نقش روشنفکران جنبش‌های اجتماعی به عنوان کنشگران تاریخی که عمل جمعی شناختی را آشکار می‌سازند، بسیار مهم است [Iyerman 1991: 44-52].

برخی نظریه‌پردازان نیز برای توضیح رفتارهای جمعی از عوامل و متغیرهایی بهره می‌گیرند که تحلیل، آنها را از سطح خرد فراتر می‌برد؛ از جمله اسملسر، در مورد منشأ عمل جمعی به طور

عام و جنبشهای اجتماعی به طور خاص شش شرط می‌گذارد: ۱- زمینه ساختاری^۱ یعنی شرایط کلی اجتماعی که برای تشکیل انواع مختلف جنبشهای اجتماعی یا مشوق است یا مانع. ۲- فشار ساختاری^۲ شامل تنشها و تضادهایی که باعث ایجاد منافع متعارض در درون جامعه می‌گردد. اینگونه فشارها در شکل نگرانی درباره آینده، اضطرابها، ابهامات یا برخورد مستقیم هدفها بروز می‌کند. ۳- گسترش باورهای تعمیم یافته^۳ به معنای ظهور و رشد ایدئولوژیهایی که ناراضیها را متبلور ساخته و راههای عملی رفع آنها را نیز نشان می‌دهد. ۴- عوامل شتاب دهنده^۴ شامل حوادث و رویدادهایی که در واقع موجب می‌شوند کسانی که در جنبش شرکت می‌کنند مستقیماً وارد عمل شوند. ۵- گروه هماهنگ^۵ که برای عمل بسیج شده باشد و رهبری، شبکه‌های ارتباطی و پشتوانه‌های مالی و مادی داشته باشد. ۶- چگونگی پیدایش و توسعه جنبش اجتماعی به شدت از عملکرد کنترل اجتماعی^۶ تأثیر می‌پذیرد [Giddens 1993: 644 - 645].

گمسون نیز معتقد است در فهم جنبشهای اجتماعی، روان‌شناسی اجتماعی از اهمیت سازمان، موقعیت اجتماعی و محاسبه عقلایی سود و زیان از سوی بازیگران در جنبش نباید غافل شود [Giddens 1992: 54].

برخی نظریه پردازان در این رهیافت، نقش ایدئولوژی را در جنبشهای اجتماعی از جمله انقلاب، منفی ارزیابی می‌کنند؛ اما به طور کلی این رهیافت نمی‌تواند نسبت به رابطه بین ایدئولوژی و انقلاب بی‌اعتنا باشد. مثلاً در تئوری محرومیت نسبی گر، ایدئولوژی به عنوان توجیه گر آموزه‌های خشونت سیاسی در نظر گرفته می‌شود. هنگامی که مشخص شود نظامهای عقیدتی در دسترسی به مقاصد ناموفق است بویژه هنگامی که مردم به دلیل عدم امکان دستیابی به اهداف از طریق هنجارهای قدیمی به شکلی جبران‌ناپذیر ناراضی‌اند، مستعد پذیرش عقاید جدیدی می‌شوند که توجیه‌کننده کنشهای متفاوتی است. شعارهایی که یادآور شکایت و خشونتند، می‌توانند همانند ایدئولوژی یا بهتر از آن، خشونت سیاسی را توجیه کنند. همچنین ایدئولوژیها و شعارها می‌توانند مردم را برای خشونت سیاسی بسیج کنند. مردم شدیداً ناراضی،

1. structural conduciveness

2. structural strain

3. generalized beliefs

4. precipitating factors

5. co-ordinated group

6. operation of social control

هنگامی که درباره ریشه‌های نارضایتی خود اطمینان ندارند و نگران این عدم اطمینان نسبت به محیط اجتماعی خود هستند، پیش از همه مستعد آموزه‌های جدید خواهند بود. آنها به دلیل نارضایتی خود، ذاتاً مستعد توجیه آموزه‌های کنش پرخاشجویانه هستند. از نظر گر، مردم هنگامی در بیشترین سطح پذیرش نظام‌های عقیدتی جدید قرار می‌گیرند که شدیداً ناراضی باشند و منابع محرومیت ناشناخته باشد. ابهام و نارضایتی غیر متمرکز، بیشتر با شیوع باورهای توجیه‌کننده خشونت در نوشته‌های مربوط به جنبش‌های پرخاشجویانه شناخته می‌شوند [گر ۱۳۷۷: ۲۸۷-۲۹۷].

در نظریه اسلمسر نیز «باورهای تعمیم‌یافته» به عقاید جدیدی اشاره می‌کند که در وضعیت‌های فشار اجتماعی غیر قابل اداره در چهارچوب‌های موجود برای کنش، شکل می‌گیرند. اینگونه باورها با تبیین وضعیت‌های مبهم و خلق فرهنگ مشترکی که در درون آن رهبری، بسیج و کنش هماهنگ صورت می‌گیرد، مردم را برای کنش جمعی بسیج می‌کند [Smelser, 1963, Ch.5, p.82]. البته نظریه پردازان اروپایی توجه بیشتری به ابعاد فرهنگی، شناختی در مطالعه جنبش‌های اجتماعی از جمله انقلاب کرده‌اند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و بویژه در دهه ۱۹۹۰ تحت تأثیر همین مطالعات، توجه نظریه پردازان آمریکایی هم پیش از پیش به ابعادی از جنبش‌های اجتماعی نظیر هویت‌سازی، بازتفسیر واقعیت اجتماعی، گسست در بازتولید روابط اجتماعی از جمله به لحاظ ایدئولوژیک جلب شد.

از نظر فورن نقش فرهنگ، ایدئولوژی و گفتمان در فهم انقلابها یا جلوگیری از آنها قابل چشم‌پوشی نیست. به عقیده وی اغلب کارهای کلی مربوط به فرهنگ از نوشته‌های فوکو تأثیر گرفته است. از جمله سویدلر در مقاله جالبی فرهنگ را چونان «کوله - ابزار» حوزه نمادها، باورها و گرایشها نسبت به جهان می‌نامد که بازیگر اجتماعی ممکن است بنا به مقاصد عملی به آن روی آورد. این برداشت از فرهنگ در نوشته‌های مربوط به ایدئولوژی‌های انقلابی تأثیر گذاشته است. در دهه ۱۹۷۰، فرهنگ جایگاه محوری خود را به عنوان یک استراتژی تبیین تا حدودی زیاد از دست داد و اقتصاد، ساختار و دولت سیاسی مورد توجه قرار گرفتند. نظریه پردازانی چون اسکاچپل بر این باور بودند که آگاهی و تصور ذهنی در فرانسه، روسیه و چین اهمیت ثانویه داشته است. اما انقلاب ایران باعث شد تا وی در دیدگاه‌های خود تجدیدنظر کند و بپذیرد که

آگاهیها و تصورات ذهنی، بویژه اسلام شیعی بازیگران یک انقلاب را به حرکت درمی آورد و دگرگونی ایدئولوژیک یکی از ویژگیهای برجسته یک انقلاب اجتماعی است. بنابراین حتی در دیدگاههای ساختارگرایانه دولت محور، ایدئولوژی نقش قابل توجهی یافته است و برخی چون ویلیام سول خواستار تحلیل ساختاری، عادی و فرافردی ایدئولوژی و نقش دقیق آگاهیها و تصورات ذهنی در انقلابها شده اند [Foran: 203-207].

سیدنی تارو نیز بر این باور است که گفتمانهای ایدئولوژیک در جنبشهای اجتماعی، فهمهای نوین اجتماعی را در میان توده ها ایجاد می کند. از نظر وی در سالهای اخیر، محققین سعی کردند که مفهومی بیابند تا به آنها در فهم دقیقتر جنبشهای اجتماعی کمک کند. بر همین اساس ملوچی، مفهوم هویت‌های جمعی^۱، کلاترمن مفهوم بسیج آگاهی^۲ و گمسون مفهوم بسته‌های ایدئولوژیک^۳ را مطرح کرده اند [Tarrow: 174-203].

ب. نظریه‌های جامعه‌شناختی انقلاب و نقش ایدئولوژی

نظریه‌های جامعه‌شناختی تأکید زیادی بر روی نظام اجتماعی، نهادهای اجتماعی، قشریندیا و طبقات اجتماعی دارند و عواملی به وجود آورنده انقلابها را در پویایی روابط اجتماعی بین اعضای جامعه جستجو می‌کنند و در این میان از متغیرهای توضیحی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز بهره می‌گیرند.

سر منشا چنین نظریه‌هایی در کارکردگرایی^۴ مرتبط با نظریات دورکیم، پارسنز و مرتون است که بیشتر به ثبات و تعادل نظام اجتماعی می‌پردازند. همچنین نظریه مناقشه و اجبار^۵ تعارض را ذاتی جامعه می‌داند و زور و قدرت را مولد نهایی نظم اجتماعی قلمداد می‌کند، در شکل‌گیری نظریه‌های موجود در این رهیافت نقش بسزایی داشته است.

در اینجا به ترتیب به نظریات جانسون و گالتونگ و نیز به نظریه اسکاچپل که این دو رهیافت اصلی را در نظریه‌های جامعه‌شناختی به خوبی نمایندگی می‌کنند، می‌پردازیم.

1. collective identities
3. ideological packages
5. conflict-coercion theory

2. consensus mobilization
4. functionalism

کار جانسون بر مبنای مفاهیمی است که از پارسنز گرفته شده است. به نظر پارسنز، جوامع نظام‌های خود تنظیم شونده‌اند. نظام خود تنظیم شونده نظامی است که با تغییر آرایش نهادهایش با دگرگونی سازگار می‌شود و تعادلی را بین آنها حفظ می‌کند تا نظام به طور مؤثر فعال باقی بماند [Giddens 1993: 626]. ساختارهای جامعه از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند و گرایش به سوی یک توازن پویا دارند. بنابراین تأکید پارسنز بیشتر بر چگونگی حفظ نظم در میان عناصر گوناگون جامعه است [Ritzer 1988: 208-213].

ثبات دموکراسیهای انگلو آمریکن و تمرکز جامعه‌شناسان در این کشورها بویژه آمریکا، باعث شیوع روش فونکسیونالیسم در میان جامعه‌شناسان شد. متعاقباً کارکرده‌گرایی - ساختاری به محافظه‌کاری سیاسی، عدم توانایی در بررسی دگرگونی اجتماعی به خاطر تأکیدش بر ساختارهای ایستا و عدم قابلیت کافی برای تحلیل کشمکشهای اجتماعی متهم گشت.

ناآرامیهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ارزیابی مجدد روش فونکسیونالیستی را مطرح ساخت. به نحوی که برخی جامعه‌شناسان آن را طرد کردند و برخی دیگر تلاش نمودند تا آن را در تحلیل بی‌ثباتی هم به کار برند. جانسون در همین سنت اخیر در صدد تبیین تحول خشونت‌آمیز اجتماعی برآمد.

از نظر جانسون، مهمترین وظیفه نظام اجتماعی، حفظ اتفاق رأی و همدلی مردم در مورد ارزشهای موجود است. ارزشها که در مذهب، ایدئولوژی، اسطوره‌های اجتماعی، فلسفه‌های اخلاقی و باورهای ماورایی گردآمده‌اند؛ توجیه‌کننده نابرابریها، تنظیم‌کننده رفتارهای مناسب اجتماعی، تضمین‌کننده حفظ هماهنگی اجتماعی و در نهایت تعادل هستند. ثبات جامعه منوط به انجام چهار وظیفه از سوی نظام اجتماعی است: جامعه‌پذیری (انتقال ارزشها به خردسالان و مهاجرین)؛ تطبیق با تغییرات ایجاد شده؛ حصول اهداف بسیج و تخصیص امکانات در راه پیشبرد سیاستها به ضمیمه همدلی در تقسیم امکانات و بالاخره یکپارچگی و کنترل اجتماعی که طی آن رفتارهای مطابق ارزشها تشویق و رفتارهای غیر آن با به‌کارگیری تهدید و زور امحا می‌گردند [Taylor 1978: 10-13].

به اعتقاد وی، تغییرات ارزشی برونی و درونی (مانند بروز انقلاب در کشور همسایه، تغییر

ارزشها، عقاید، ظهور مصلحان و...) و تغییرات محیطی برونی و درونی (مانند انقلاب صنعتی، مهاجرت، دادوستد، رشد جمعیت و...) فشار قابل توجهی بر سیستم اجتماعی جهت انجام اقداماتی که برای حفظ ثبات لازم است، وارد می‌کنند [جانسون ۱۳۶۳: ۷۴-۹۰]. بدیهی است نظامهایی که نتوانند خود را با این تغییرات وفق دهند، فقدان هماهنگی و عدم تعادل را تجربه خواهند کرد. دو پیامد احتمالی وضعیت عدم تعادل عبارتند از: اصلاح (از طریق اتخاذ سیاستهای جدید، هماهنگی مجدد نظام اجتماعی و تصحیح سوء عملکردها جهت برقراری مجدد تعادل) و انقلاب. از نظر جانسون احتمال وقوع هر یک از این دو پیامد به سه عامل بستگی دارد:

- میزان تخلیه قدرت^۱ یعنی سوء عملکرد به اتکای فزاینده حکومت به خشونت جهت حفظ نظم بینجامد و متعاقباً نظام، مشروعیت خود را از دست بدهد.

- نوع واکنش رهبران^۲ که ممکن است به اشکال، سخت‌گیری سیاسی، ادامه روند به طور معمول، ایجاد تغییرات محافظه کارانه، دعوت به همکاری از گروههای ناراضی و بالاخره کناره‌گیری رهبران منجر شود.

- وجود تسریع‌کننده‌ها یا عوامل شتابزا^۳ که جانسون به سه مورد از آنها پرداخته است: عواملی که مستقیماً بر قوای مسلح حکومت تأثیر می‌گذارد؛ فرهنگ انتقالی یا ایدئولوژی که موقعیت گروههای انقلابی را تثبیت می‌کند و بالاخره استراتژی نهضت‌های انقلابی.

از نظر جانسون، بروز انقلاب که ماحصل عدم تعادل اجتماعی است منوط به تخلیه گسترده قدرت یعنی اتکای صرف به قوه قهریه برای حفظ نظام از یکسو و ناتوانی رهبران در ایجاد تحولات سریع و قاطع در شرایط عدم تعادل اجتماعی از سوی دیگر است. البته عوامل شتابزا به‌عنوان علل کافی برای بسیج ناراضیان لازم می‌باشد [Taylor 1978: 13-21].

1. power deflation
3. accelerator

2. elite responses

نظام اجتماعی	تخلیه قدرت	واکنش رهبران	عوامل شناختی	پایاندها
تعادل	-	-	-	نظام هماهنگ و باثبات
عدم تعادل	محدوده	سازگاری و تطبیق	-	هماهنگی مجدد به وسیله رهبران موجود
			گسترده	سختگیری سیاسی
	-	دولت پلیسی		
	+	انقلاب		
		کناره‌گیری و استعفا	-	انتقال صلح‌آمیز قدرت و هماهنگی مجدد توسط رهبران جدید

(شکل ۶): مدل انقلاب چالمرز جانتسون

نظریه عدم تعادل کامل نیز از سوی گالتونگ ارائه شده است. مطابق نظر وی:

انقلابها مشروط به شرایط ساختاری‌اند. اشکال ساختاری منجر به انقلاب می‌شوند، به نحوی که با حضور چنین شرایط ساختاری، انقلابها رخ می‌دهند. انقلابهای واقعی در اثر تعامل ساختارهای عمودی ایجاد شده‌اند. ریشه چنین تحولاتی را باید در نارضایتی و نومیدی گروههای اجتماعی از این ساختارها جستجو کرد. گروههای دچار عدم تعادل محض و بخشهای عمده‌ای از گروههای سرخورده در چنین وضعیت عدم تعادل ساختاری، مستعد انقلابند. اگر عوامل غیر ساختاری نظیر ایدئولوژی، رهبران کاریزماتیک، انتظارات عقیم شده، حوادث ناگهانی و... نیز پا به عرصه بگذارند، انقلاب ایجاد خواهد شد [1974: 71-72].

گروه نخبه گرفتار عدم تعادل محض، شامل اعضای از جامعه است که مرتبط با برخی

ضوابط و معیارهای قشربندی اجتماعی به طبقه خاصی تعلق دارد و نسبت به برخی ضوابط و معیارهای دیگر قشربندی اجتماعی به طبقات دیگر وابسته است یا در اصطلاح خاص گالتونگ هم وابسته به طبقه فرادست و غالب^۱ است و هم وابسته به طبقه فرودست و توسری خور^۲. وجود چنین گروهی شرط ضروری انقلاب می‌باشد زیرا برای طغیان هم انگیزه‌های قوی در اختیار دارد و هم منابع قابل توجه. [1974: 31].

بحث اصلی اسکاچپل نیز در کتابش، تبیین انقلابهای اجتماعی است. وی نظریه خود را بر برخی از آموزه‌های مارکس بویژه تضاد طبقاتی و نیز ایده‌های نظریه‌پردازان تعارض سیاسی که اقدام جمعی را منوط به وجود سازمان و دستیابی به منابع بخصوص منابع اجبار می‌دانند، مبتنی ساخت. او با تأیید جمله فیلیپس که می‌گوید: «انقلابها ساخته نمی‌شوند، بلکه می‌آیند» [۱۳۷۶: ۳۵]، وفاداری خود را به تحلیل ساختاری نشان می‌دهد و تحلیلهای روان‌شناختی تکیه‌کننده بر نقش کارگزار را رد می‌نماید.

نظریه اسکاچپل برخلاف مارکسیسم، دولت را مستقل از طبقه مسلط مطرح نظر قرار داد و آن را مجموعه‌ای از سازمانهای نظامی، سیاسی و اجرایی دارای اقتدار تعریف کرد. بنابراین دولت در نظریه انقلاب وی اهمیت وافر یافت، بعلاوه وی نقش قابل توجهی برای محرکهای سیاسی اقتصادی بین‌المللی قایل شد.

اسکاچپل در تحقیق تاریخی - تطبیقی با مرور انقلابهای اجتماعی در فرانسه، روسیه و چین به بررسی همانندیهای این انقلابها می‌پردازد و به تفاوت‌های تعیین‌کننده این انقلابها نیز توجه دارد. هدف او، به دست دادن تبیینهایی از انقلابهای اجتماعی است که با وجود زمینه‌های تاریخی جداگانه، تعمیم‌پذیرند. لذا به بررسی تطبیقی ملتهای آلمان، پروس، ژاپن و انگلستان نیز می‌پردازد که انقلابی در آنها رخ نداده است.

اسکاچپل ریشه‌های انقلابهای فرانسه، روسیه و چین را در آن بحرانهای سیاسی می‌جوید که به تعبیر او در «دولتهای رژیم پیشین» وجود داشت. این بحرانها زمانی توسعه یافتند که دولتهای حاکم بر این ملتها نتوانستند از پس معارضة‌های روابط دستخوش تحول بین‌المللی برآیند. این دولتها نه تنها با مسائل بین‌المللی بلکه با کشمکشهای درون ملی میان طبقات اجتماعی، بویژه

1. topdog

2. underdog

میان اشرافیت زمیندار و روستاییان، روبه‌رو شده بودند. دولتهای خودکامه رژیم پیشین، به دلیل عدم توانایی‌شان در برخورد با این فشارها دچار نوعی گسیختگی شدند.

چنین بحرانهایی موقعیت را برای انقلاب آماده کردند، ولی هیچ انقلابی بدون مساعدت ساختارهای سیاسی اجتماعی نمی‌تواند رخ دهد. از آنجا که این ملتها جوامعی اساساً کشاورز بودند، روستاییان بیشتر از کارگران شهری نقش تعیین‌کننده در انقلاب داشتند. از نظر وی عوامل تعیین‌کننده در شورشهای دهقانی نیز عوامل ساختاری و موقعیتی‌اند. یکی از این عوامل، درجه همبستگی اجتماعات روستایی است. دیگری درجه آزادی دهقانان از نظارت و سرپرستی مستقیم و روزانه اربابها و گماشتگان آنهاست. سرانجام سست شدن اعمال زور دولت علیه روستاییان که احتمالاً مشوق فعالیت انقلابی آنها شده است. به نظر اسکاچیل حساسیت دولتهای رژیم پیشین در برابر فشارهای بین‌المللی و وجود چنین ساختارهایی در بخش کشاورزی، علتهای کافی برای رخداد انقلاب در فرانسه، روسیه و چین به ترتیب در سالهای ۱۷۸۹، ۱۹۱۷ و ۱۹۱۱ بودند.

یک چنین عوامل ساختاری نه تنها در تکوین انقلابهای اجتماعی بلکه در پیامدهایشان نیز نقش مهمی داشتند. این انقلابها، روابط طبقاتی کشاورزی را به گونه‌ی نمایانی تغییر شکل دادند و دولتهای متمرکز کاملاً دیوان‌سالارانه که متکی بر بسیج مردم و فعال در روابط خارجی بودند، ظهور پیدا کردند [رینزر ۱۳۷۴: ۲۵۴-۲۵۶].

تایلور رابطه متغیرها و نتایج در موارد مختلف نظریه اسکاچیل را در جدول زیر نشان داده است:

نوع	کشاورزان	بمدین المللی	دولت و طبقه		کشاورزی داخلی		مورد
			طبقه زمیندار دارای قدرت سیاسی	بمد دیوان‌سالاری	نوع نظام کشاورزی	وجود مازاد جهت تأمین هزینه‌های نوسازی	
انقلاب اجتماعی ناترجم	پایین	ملازم	بله	بله	انتقالی	بله	آلمان ۱۸۴۸
انقلاب نوساز	پایین	قوی	بله	بله	بله	بله	پروس ۱۸-۶-۱۲
انقلاب سیاسی	پایین	ملازم	بله	خیر	بله	بله	جنگ داخلی انگلستان
انقلاب نوساز	پایین	قوی	خیر	بله	مائل سرمایه‌داری	بله	اصلاح سیسی ژاپن
انقلاب اجتماعی	بالا	متوسط	بله	بله	مائل سرمایه‌داری	خیر	فرانسه
انقلاب اجتماعی	بالا	قوی	بله	بله	مائل سرمایه‌داری	خیر	چین
انقلاب اجتماعی	بالا	شدید	خیر	بله	مائل سرمایه‌داری	خیر	روسیه

(شکل ۷): تحلیل اسکاچیل از انقلابها [Taylor 1978: 42]

پس از مرور این سه نظریه به بررسی نقش ایدئولوژی در هر یک می‌پردازیم. ایدئولوژی در نظریه جامعه‌شناختی جانسون موسوم به «ناکارآمدی مضاعف نظام اجتماعی» نقش مهمی را داراست. مطابق نظر وی عدم تعادل در نظام اجتماعی به دلیل تغییرات محیطی و ارزشی بیرونی و درونی بروز می‌کند و ایدئولوژی که در چنین تغییراتی نقش دارد، در انقلاب هم دارای اهمیت وافر است. وی می‌نویسد:

عنصر متغیری که به جدایی بین گروهها منجر می‌گردد، ایدئولوژی آنان یا به عبارت دیگر، ساخت ارزشی - سیاسی بخصوص هر یک است. بدون وجود ایدئولوژی، گروههای خاص و کجرو مانند بزهکاران جوان، فرق مذهبی و انجمنهای ملی‌گرای افراطی هرگز قادر به اتحاد با یکدیگر نیستند و تشهای موجود در جامعه بدون تأثیر بر ساخت

اجتماعی، مضمحل و ناپدید خواهند شد. اما زمانی که آن دسته از افرادی که علایق خفته آنان آشکار شده به سلاح ایدئولوژی نیز مسلح می‌شوند، جامعه به دو جبهه خاص منقسم می‌گردد: یکی شامل افرادی که علاقه‌مند به بقای نظام موجودند و دیگری شامل آنان که دارای علاقه و ایدئولوژی مناسب در جهت تغییر نظام موجود هستند [۱۳۶۳: ۸۸-۸۹].

از نظر وی در نظامهای غیر متوازن، ایدئولوژیها به عنوان رقیبانی در برابر ساخت ارزشی کهنه قد علم می‌کنند و به منابعی مهم برای عرضه کردن ارزشها و گرایشهای جدید تبدیل می‌شوند. فی‌الواقع ایدئولوژی پاسخ به فشارهاست و مستقیماً زاینده ابهام در مسیر پویش اجتماعی و ناتوانی در درک روندهای آن در زمانی است که الگوهای مناسب دیگری وجود ندارند. هنگامی که یک ایدئولوژی به چنان درجه‌ای از تکامل دست یابد که بتواند به یک ایدئولوژی انقلابی تبدیل گردد، سه عنصر هدف، وسیله و ارزش را شامل خواهد شد. چنین ایدئولوژیهایی هم شامل فرهنگهای هدفی هستند که بین ارزشها و شرایط محیطی سازگاری ایجاد می‌کنند و هم وسیله دستیابی به هدف را ارائه می‌نمایند یعنی شامل فرهنگ انتقالی نیز هستند. بنابراین از دید جانسون ایدئولوژی انقلابی برنامه‌ای برای تحول فوری در وضع فعلی است.

از نظر جانسون، ایدئولوژی به عنوان یک عامل شتابزا در وقوع انقلاب نیز نقش قابل توجهی دارد و پس از پیروزی انقلاب نیز اثرات خود را بر جای می‌گذارد و در شکل دادن به ساخت ارزشی جدید مؤثر می‌افتد. لکن از نظر وی این شرایط غیر متعادل ناشی از تغییر در ارزشها و شرایط محیطی یا هر دو آنهاست که افراد را برای پذیرش ایدئولوژیها آماده می‌سازد. به عبارت دیگر ایدئولوژیها تنها زمانی می‌توانند مقبولیت عمومی یابند که افراد دیگر به ارزشهای قدیم اعتقاد نداشته، آماده پیروی از عقاید جدید و خالقین آنها باشند [۱۳۶۳: ۸۹-۹۳].

ایدئولوژی در نظریه گالتونگ نیز در وقوع انقلاب نقش مهمی دارد. مطابق نظر وی ایدئولوژی یکی از ده عامل مؤثر در وقوع وضعیت انقلابی است. وی ایدئولوژی را به عنوان مجموعه‌ای از تفکرات که دارای سه عنصر اساسی زیرند تصور می‌کند: ارزشها که منجر به تصور

آینده مطلوب می‌شوند؛ عقاید که به عدم پذیرش و رد وضع موجود می‌انجامند و فرضیه‌هایی که بیان‌کننده چگونگی حرکت از وضع موجود به سوی آینده نامطلوب هستند [1974: 49].

برای وقوع انقلاب یک اتحاد ایدئولوژیک بین گروه‌های سرخورده در طرد وضع موجود لازم است. گالتونگ نیز ایدئولوژیهای انقلابی را اغلب متضمن عنصر دوم یعنی عقیده به رد وضع موجود می‌داند. ایدئولوژی فی‌الواقع پرچمی است که افراد مختلف را در حول خود گرد هم می‌آورد و واسطه‌ای برای برقراری ارتباط میان چنین افرادی است. همچنین زبان گویایی برای پرورش افکار و تحریک احساسات گروه‌های انقلابی است و آگاهی سیاسی در گروه‌های سرخورده و نیز اتحاد و یکپارچگی و وحدت را ضمانت می‌کند [1974: 50-52].

در نظریه اسکاچپل که خود آن را در چشم‌انداز ساختاری و غیر آزادی عرضه کرده است، گرچه ایدئولوژی فاقد اهمیت چندانی است زیرا اساساً وی تأکید بر اندیشه‌ها و انگیزه‌های کنشگران، نظام‌های فکری گسترده، مانند ایدئولوژی و آگاهی طبقاتی را رد می‌کند و بر آنهایی که بر عوامل ایدئولوژیک تأکید می‌ورزند، انتقاد می‌نماید؛ لکن در قسمتی از کتاب خود که به نقش ایدئولوژیهای انقلابی می‌پردازد، ایدئولوژی و اعتقاد و پای‌بندی رهبران یک انقلاب را جدا از عوامل تعیین‌کننده فرایند انقلاب قلمداد می‌نماید. وی می‌نویسد:

در فرایند انقلابها عوامل و موانع زیادی برای رشد و شکوفایی وجود دارند ولی اعتقاد و پای‌بندی رهبران یک انقلاب به ایدئولوژی خاص آن از عوامل تعیین‌کننده در این روند است... ایدئولوژی ژاکوبینسم و مارکسیسم - لنینیسم باعث شد تا نخبگان سیاسی با اتخاذ روشهای یاد شده خواستار تغییرات و اصلاحات در کشورهای خود گردند. اهداف ایدئولوژیها موجب شده بود که گروه‌های مختلف مردم، علی‌رغم اختلاف در دیدگاهها و سوابق و طبقات اجتماعی بتوانند در کنار یکدیگر قرار گیرند و این موضوع برای سه کشور فرانسه، چین و روسیه بسیار با اهمیت بود... این ایدئولوژیها ضمن جذب نخبگان سیاسی و تحصیلکردگان سبب گردید که آنها بتوانند با استناد به اهداف انقلاب در بسیج توده‌های مردم موفق شوند... بنابراین ایدئولوژی انقلاب و مردمی که به آن معتقد و پای‌بند هستند از عوامل اصلی یک انقلاب

اجتماعی است [۱۳۷۶: ۱۹۷-۱۹۹]

البته اسکاچیل در کتاب مزبور، نتایج فعالیت‌های انقلابی رهبران را وابسته به مقتضیات ساختاری و نه ایدئولوژیها تلقی می‌کند و از نظر وی چنین ساختارهایی هستند که سازمانهای دولتی، ساختارهای طبقاتی و ایدئولوژی غالب را متحول می‌سازند [Freeman 1983: 35].
بعدها با وقوع انقلاب ایران، اسکاچیل مقاله‌ای نوشت و در آن ضمن تأکید بر توجه دقیقتر به نقش ایدئولوژی در انقلابهای اجتماعی چنین آورد:

انقلاب ایران به عنوان یک انقلاب اجتماعی نظریه مطرح در کتاب «دولتها و انقلابهای اجتماعی» را به چالش کشید. در ریاضت ساختاری به انقلاب، این تحول صرفاً نتیجه‌نوسازی سریع منجر به نارضایتی تلقی نمی‌شود؛ بلکه شرکت‌کنندگان در انقلاب فقط در صورت بهره‌مندی از تشکل جمعی مستقل و منابع لازم می‌توانند نارضایتی را به عمل سیاسی مؤثر تبدیل کنند. بعلاوه سازمانهای اجبار و سرکوب دولت باید قبل از ظهور انقلاب، تضعیف شده باشند. انقلابهای اجتماعی هرگز با بسیج توده‌ای و جنبش آشکارا انقلابی پدید نیامده‌اند. من در کتابم از قول وندل فیلیپس نقل کردم: «انقلابها ساخته نمی‌شوند بلکه می‌آیند.»^۱

اما انقلاب ایران این نظریه را از سه منظر زیر سؤال برد. اولاً، به نظر می‌رسد انقلاب ایران ماحصل روند سریع و پرشتاب نوسازی است که گشت در جامعه و سرخوردگی عام ماحصل آن بود. ثانیاً، سرنگونی رژیم در حالی صورت گرفت که ارتش و دستگاه پلیسی شاه دست نخورده و سالم به نظر می‌رسیدند و ثالثاً، انقلاب ایران تنها انقلابی است که توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای به شکلی آگاهانه ساخته شده است... برای تحلیل انقلاب ایران در همان چهارچوب ساختاری مجبورم به نقش بالقوه و محتمل نظامهای فکری و ادراکات فرهنگی در شکل دادن به کنشهای سیاسی توجه بیشتری نمایم [Vol. 11: 268-265].

1. revolution are not made, they come.

ت. نظریه‌های سیاسی انقلاب و نقش ایدئولوژی

در نظریه‌های موجود در رهیافت سیاسی، انقلاب به عنوان کوششهایی که خواهان تغییر در ساختارها و نهادهای یک حکومت، جابه‌جایی متصدیان رژیمها و سیاستهای دولتهاست دارای ماهیتی سیاسی می‌باشد. نظریه‌های متأخر در این رهیافت، عمدتاً به دنبال علل و عوامل به وجود آورنده انقلابها هستند. در این دیدگاه، انقلاب ریشه در احساسات ناشی از محرومیت‌های توده‌ها یا تبعیض‌های بین گروه‌های اجتماعی دارد. به عبارت دیگر بین منافع گروه‌ها، نارضایتی توده‌ها و وقوع انقلابها ارتباط قابل توجهی وجود دارد و هرگونه ارتباطی بین متغیرها فقط در محدوده هسته جریانه‌های سیاسی از اهمیت برخوردار می‌باشد.

نظریه پردازان سیاسی از نظر روشهای اتخاذ شده در برخورد با انقلابها از یکدیگر فاصله گرفتند. این اختلاف بیان‌کننده اتخاذ چهارچوبهای مختلف از سوی آنها می‌باشد که از طریق آن، این پدیده را مورد بررسی قرار داده‌اند. چهارچوبهای مذکور به ترتیب از مکاتب فکری «کارکردگرایی سیاسی» و «مناقشه سیاسی و کشمکش» نشأت گرفته‌اند. مطابق چهارچوب اول، حکومتها تنها در صورتی از ثبات برخوردارند که میان اعضای جامعه در خصوص ارزشها و بهره‌برداری از سیستم سیاسی توافق اساسی حاکم باشد. برای ایجاد این توافق، اجزای سیستم باید هر یک کارکرد و وظایف خود را انجام داده و خود را با تغییرات وفق دهد. در چهارچوب دوم، سیاست و حکومت صحنه‌ای است که در آن گروه‌های مختلف برای دستیابی به قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و توازن منابع در اختیار این گروه‌ها نتیجه این رقابت را معین می‌کند. مشهورترین نظریه انقلاب در چهارچوب نخست از سوی ساموئل هنتینگتون و در چهارچوب دوم از جانب چارلز تیلی ارائه شده است [Taylor 1978: 114-116] که پس از توضیح هر یک به نقش ایدئولوژی در آنها اشاره می‌کنیم.

هنتینگتون در کتاب معروف خود (که نویسنده کتاب رشد سیاسی در ارتباط با موضوع مورد بررسی، آن را کتابی که نمی‌توان از آن صرف‌نظر نمود، توصیف کرده است [داد ۱۳۶۳: ۱۳۴]. درصد رد نظریه موسوم در دهه‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ در محافل آمریکاست که نوسازی اجتماعی و اقتصادی را مرتبط با ثبات سیاسی می‌دانستند و با تشویق و ترغیب توسعه اقتصادی و رشد

اقتصادی می‌خواستند به ایجاد دموکراسیهای ثابت و پایدار در کشورهای جهان سوم بپردازند. هنتینگتون با ارائه آمار زیر:

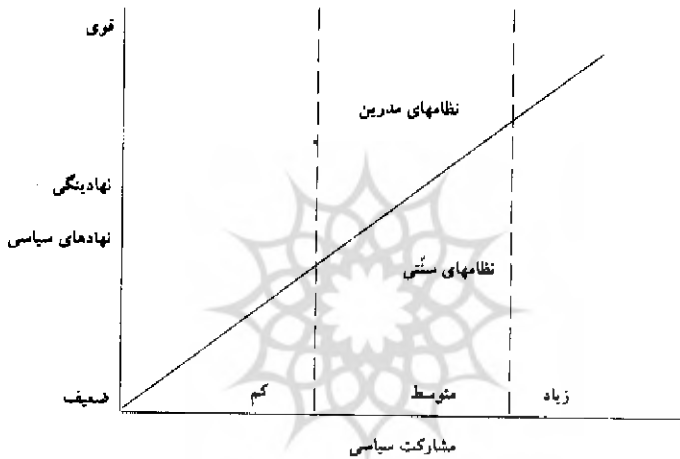
سال	۱۹۵۸	۱۹۵۹	۱۹۶۰	۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵
مجموعه خشوتها: شامل شورهای نامنظم چریکی درازمدت، شورهای کوتاه و کودتاها و جنگهای معمولی	۳۲	۳۶	۴۲	۴۳	۴۷	۵۹	۵۶	۵۷

نشان می‌دهد که در کشورهای مذکور، در این سالها، نه رشد سیاسی بلکه تباهی سیاسی حاکم بوده است. وی علل نابسامانیها را بیش از همه در دگرگونیهای سریع اجتماعی و وارد شدن سریع گروههای اجتماعی تازه در عرصه سیاسی از یکسو و تحول کند و بطنی نهادهای سیاسی از سوی دیگر، جستجو می‌کند [1968: 4-11].

از نظر هنتینگتون، نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی (گسترش شهرنشینی^۱، صنعتی شدن^۲، تحرک اجتماعی^۳، توسعه وسایل ارتباطی^۴، افزایش سطح سواد^۵، عرفی شدن^۶، گوناگونی^۷ و...) به افزایش مشارکت سیاسی^۸ (هجوم گسترده توده‌ها به سیاست) می‌انجامد. لکن زمانی سطح بالای مشارکت سیاسی به ثبات نظام کمک می‌کند که سطح نهادینگی سازمانهای سیاسی نیز بالا باشد. اگر سطح نهادی بودن به اندازه کافی رشد کرده باشد که مشارکت سیاسی را در خود هضم کند، مسلماً مشارکت به صورت هرج و مرج و بی‌نظمی وارد نظام نخواهد شد؛ لذا سیستم ثبات و نظم خود را حفظ خواهد کرد. به عبارت دیگر با افزایش مشارکت سیاسی باید پیچیدگی، خودمختاری، استقلال، انعطاف‌پذیری و بالاخره یکپارچگی نهادهای سیاسی یک جامعه افزایش یابد تا ثبات سیاسی حفظ شود. در نظامهای مدرن، سطح نهادینگی سازمانهای سیاسی بیشتر از سطح مشارکت سیاسی است و در نظامهای سنتی

- | | |
|---------------------------------------|----------------------------|
| 1. urbanization | 2. industrialization |
| 3. social mobilization | 4. mass media expansion |
| 5. increase in literacy and education | 6. secularization |
| 7. differentiation | 8. political Participation |

برعکس می‌باشد. اگر این متغیرها را بر روی یک نمودار نشان دهیم حدّ و مرز ثبات سیاسی، به صورت یک خطّ روشن می‌گردد. حکومت‌های مدرن در بالای خطّ ثبات و حکومت‌های سنتی در پایین آن قرار می‌گیرند. بنابراین جوامع مدرن و سنتی در سطوح مختلف مشارکت سیاسی یافت می‌شوند و تمامی حکومتها را می‌توان بنا به سطوح مشارکت سیاسی و میزان نهادی بودن نهادهای سیاسی براساس ثبات و نظم سیاسی تقسیم‌بندی کرد [هنتینگتون ۱۳۷۰: ۱۱۷-۱۲۱]. (شکل ۸) گویای تحلیل فوق است.



(شکل ۸): نهادمندی سیاسی و مشارکت سیاسی

هنتینگتون، شتاب نوسازی را عامل تعیین‌کننده‌ای در ایجاد ثبات و یا بی‌ثباتی عنوان نمود. از نظر وی، نوسازی سریع، به سرخوردگی اجتماعی و شکل‌گیری خواستهای غیر قابل اجرا از رژیمهای سیاسی انجامید. این وضعیت، گسترش فعالیت‌های سیاسی در خارج از نهادهای شناخته شده به منظور تحقق بخشیدن به خواستها و توقعات را در پی داشت که ماحصل آن بی‌ثباتی سیاسی بود. این بی‌ثباتی می‌توانست به شکل کودتا، شورش، طغیان، جنگ، استقلال و انقلاب ظهور کند. در این میان، انقلاب به عنوان تحولی سریع و خشونت‌بار در ارزشها، ضوابط حاکم در جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های دولت و سیاست‌های آن تعریف

شد و از سایر تحولات اجتماعی متمایز گردید [1968:264].

به اعتقاد وی، افزایش ناگهانی فعالیتهای سیاسی خارج از نهادهای ایجاد شده، فقدان ظرفیت و عدم توانایی نهادها در تأمین خواسته‌های ناشی از توسعه سیاسی و به وجود آمدن نهادهای جدید از یکسو و ائتلاف طبقه روشنفکر و تحصیلکرده شهری و طبقه کشاورز و بسیج اجتماعی و همگانی گروههای کلیدی یک اجتماع از سوی دیگر، علت تبدیل نوسازی سریع به انقلاب را توضیح می‌دهند. در عین اینکه این اجزاء در اکثر انقلابها وجود داشته است؛ لکن ترتیب و نوع آنها، دو الگوی متمایز از انقلاب از قبیل الگوی غربی و الگوی شرقی را به دست می‌دهد.

هنتینگتون موردی را که نیروهای شهری و روستایی متحد شدند و فعالیت سیاسی به طور ناگهانی در شهرها اوج گرفت و سپس به حومه شهرها و روستاها که تحت نفوذ رادیکالها قرار داشت، گسترش یافت؛ الگو یا شکل غربی انقلاب نامید و آن را با انقلابهای موجود در فرانسه، روسیه، مکزیک و همچنین مرحله اول انقلاب چین مشخص نمود. انقلابهای سبک شرق در حکومتهای مستعمراتی یا آن دسته از حکومتهایی که فقط استعداد جذب بعضی عناصر طبقه متوسط را داشتند، به وقوع پیوستند. در این مورد، توسعه به حدی است که تنها نیروهای اجتماعی شهری را دربرمی‌گیرد و شامل حال و خواستههای طبقه کشاورز در چهارچوب نظام حکومتی نمی‌شود. در نتیجه، این وضعیت به شورش دهقانی و شیوع ناگهانی فعالیتهای سیاسی در مناطق روستایی و جنگهای طولانی که طی آن ارتشهای چریکی به تدریج شهرها را به محاصره خویش درمی‌آورند، می‌انجامد. عدم توفیق رژیم در توسعه نهادهای سیاسی و متحول ساختن آنها به شکلی مدرن نهایتاً ناراضیاتی شهرنشینان را برمی‌انگیزد و متعاقب تشکیل ائتلاف بین گروههای شهری و روستایی، قیام شهرنشینان مکمل شورش روستاییان می‌شود و رژیم شکست می‌خورد، نهادهای سیاسی نابود می‌شوند و گروههای رادیکال مراحل انتقال اجتماعی را آغاز می‌کنند. هنتینگتون معتقد بود این نوع از انقلاب در مورد مراحل بعدی انقلاب چین، ویتنام و دیگر قیامهای ضد استعماری مصداق پیدا می‌کند [1968: 277-297].

هنتینگتون با ترکیب تئوریهای نوسازی اقتصادی، بسیج اجتماعی و کارکردگرایی سیاسی، نظریه خود را ارائه کرده که در (شکل ۹) به طور خلاصه بدان اشاره می‌شود. از نظر وی انقلابها زمانی به وقوع می‌پیوستند که نوسازی اقتصادی سریع به بسیج اجتماعی مشترک طبقه

روشنفکر شهری و کشاورزان روستایی در چهارچوب یک ائتلاف سیاسی مؤثر، منجر می‌شد و متعاقب نابودی نهادهای سیاسی کاملاً فاسد، ائتلاف‌کنندگان مذکور با قدرت را به دست می‌گرفتند (انقلاب‌های سبک غربی) یا اینکه با موفقیت رژیم را با نهادهایی تا حدودی به تجدد سیاسی دست یافته، شکست می‌دادند (انقلاب‌های سبک شرقی) [Taylor 1978: 120-133].

	سبج اجتماعی	کارآمدی ائتلافها	ظرفیت نهادی برای توسعه	نتیجه
نوسازی اقتصادی سریع	طبقه روشنفکر شهری و کشاورزان روستایی	مؤثر	هیچ (منفی)	انقلاب به سبک غربی
	طبقه روشنفکر شهری و کشاورزان روستایی	مؤثر	تا حدودی	انقلاب به سبک شرقی
	محصراً طبقه روشنفکر شهری	بیرا	کافی	بیربانی شبه انقلاب
نوسازی اقتصادی تدریجی	—	—	—	ثبات سیاسی

(شکل ۹): نظریه انقلاب هنتینگتون

چارلز تیلی نیز می‌کوشد فرایندهای دگرگونی انقلابی را در زمینه تفسیری از شکل‌های کلی‌تر اعتراض و خشونت تحلیل کند. او چهار جزء اصلی عمل جمعی (یعنی عملی که به منظور اعتراض به نظم اجتماعی موجود یا کوشش برای سرنگونی آن صورت می‌گیرد) را مشخص می‌کند. ۱- سازمان گروه یا گروه‌های درگیر، جنبش‌های اعتراضی تا اندازه زیادی سازمان یافته‌اند و از شکل‌گیری خود به خودی جماعتها تا گروه‌های انقلابی سخت منضبط، متغیرند. ۲- بسیج، شامل شیوه‌هایی است که به وسیله آنها یک گروه، کنترل منابع کافی را برای امکان‌پذیر ساختن

عمل جمعی به دست آورد. اینگونه منابع ممکن است شامل ذخایر کالاهای مادی، حمایت سیاسی یا سلاحها و تجهیزات نظامی باشند. ۳- منافع مشترک کسانی که در عمل جمعی شرکت دارند. برخی از این منافع همواره اساس بسیج برای عمل جمعی را تشکیل می‌دهند. ۴- فرصت، گاهی حوادثی کاملاً اتفاقی رخ می‌دهند که فرصتهایی برای دنبال کردن هدفهای انقلابی فراهم می‌آورند و بسیاری از اشکال عمل جمعی از جمله انقلاب به شدت از اینگونه رویدادهای اتفاقی تأثیر پذیرند [Giddens 1993: 629-632].

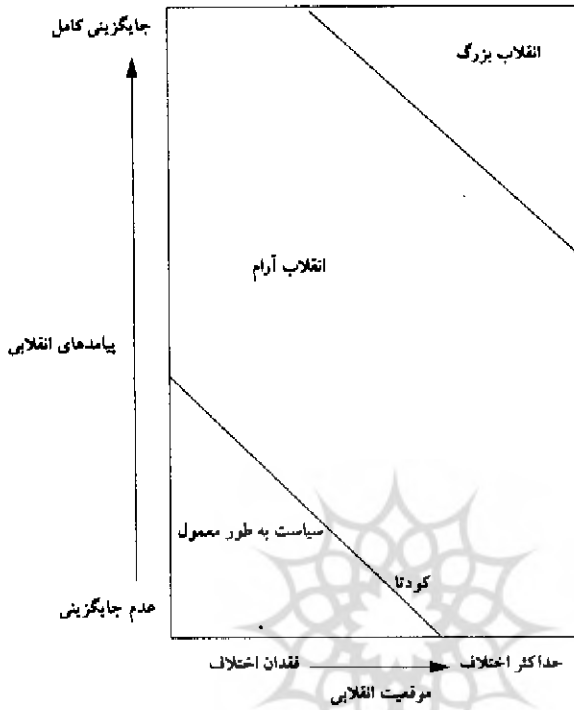
عمل جمعی مؤثر مانند آنچه که به انقلاب منجر می‌شود معمولاً از سازمان شروع شده و به بسیج و درک منافع مشترک می‌رسد و سرانجام به وقوع فرصتهای مشخص برای دست زدن به عمل مؤثر می‌انجامد [Tilly 1978: 1-10]. بنابراین انقلاب برای تیلی یک عمل جمعی است که در آن رقبا در میان مردم برای کسب حاکمیت سیاسی می‌جنگند و در این مبارزه برخی از مبارزین حداقل در حذف قدرت سیاسی موجود موفقیت‌هایی کسب می‌کنند [اسکاچیل ۱۳۷۶: ۲۷] و حاکمیت چندگانه به وجود می‌آید که ممکن است در نتیجه جنگ خارجی، برخوردهای سیاسی داخلی یا ترکیب این دو تشدید شود. اینکه آیا تصرف انقلابی صورت می‌گیرد یا نه، بستگی دارد به میزان کنترل مقامات حاکم بر نیروهای مسلح، وجود تضاد در درون گروههای حاکم و سطح سازمان‌یافتگی جنبشهای اعتراضی که می‌کوشند قدرت را تصرف کنند.

نقطه تأکید تیلی، بیشتر بر رابطه کنش جمعی با منافع بنیادین ناشی از تغییرات وسیع جاری و نیز ساختار سیاسی است [D. Mc Carthy 1987: 11]. در مدل تیلی حکومت ابزار اصلی اجبار را در اختیار دارد. از طرف دیگر، گروههایی وجود دارند که تلاش می‌کنند با استفاده از امکانات جمعی، دولت را تحت تأثیر قرار دهند. بخشی از گروههای معارض از اعضای جامعه سیاسی مدعیانی در درون نظام حکومتی می‌باشند و بخشی دیگر چالشگرانند که مدعی دستیابی به قدرت سیاسی هستند و در هر مقطع زمانی بین دولت و رقبای عضو حکومت و نیز چالشگران، درگیریهایی وجود دارد که برخی پیروز و برخی ناموفق می‌مانند، بنابراین تلفیق الگوهای حکومت و بسیج، نوعی روش‌شناسی شکل‌های مختلف اقدام جمعی را که به ناآرامی منجر شده‌اند، به دست می‌دهد که از نظر تیلی شامل «اقدام رقابتی»، «اقدام جمعی واکنشی» و «اقدام جمعی کنشی» می‌شود.

از نظر تیلی در انقلاب، ترکیبی از «موقعیت انقلابی»^۱ و «پیامد انقلابی»^۲ وجود دارد. علامت مشخصه موقعیت انقلابی، ظهور حاکمیت چندگانه در یک اجتماع سیاسی است که در آن بیش از یک مجموعه رقیب به صورت مؤثر، کنترل قسمت قابل ملاحظه‌ای از مجموعه‌ای که باید تحت کنترل یک حاکمیت سیاسی باشد را در اختیار می‌گیرند. پیامد انقلابی نیز جایگزینی یک مجموعه از صاحبان قدرت با گروه دیگر است که به اشکال متنوعی ممکن است ظهور نماید. وقوع یک موقعیت انقلابی که در آن شاهد حاکمیت چندگانه خواهیم بود، از نظر تیلی به سه عامل زیر بستگی دارد: ۱) ظهور رقبا یا ائتلافی از رقبا که مدعی و مصممند به شکل منحصر به فردی کنترل دستگاه حکومت را به جای حکام موجود در اختیار گیرند. ۲) افزایش پای‌بندی بخش قابل توجهی از عامه مردم به ادعاهای اینگونه مدعیان و ۳) فقدان ظرفیت یا توان دستگاه حکومت برای سرکوب ائتلاف آلترناتیو یا تأمین خواسته‌های آنان [Taylor 1978: 130-135].

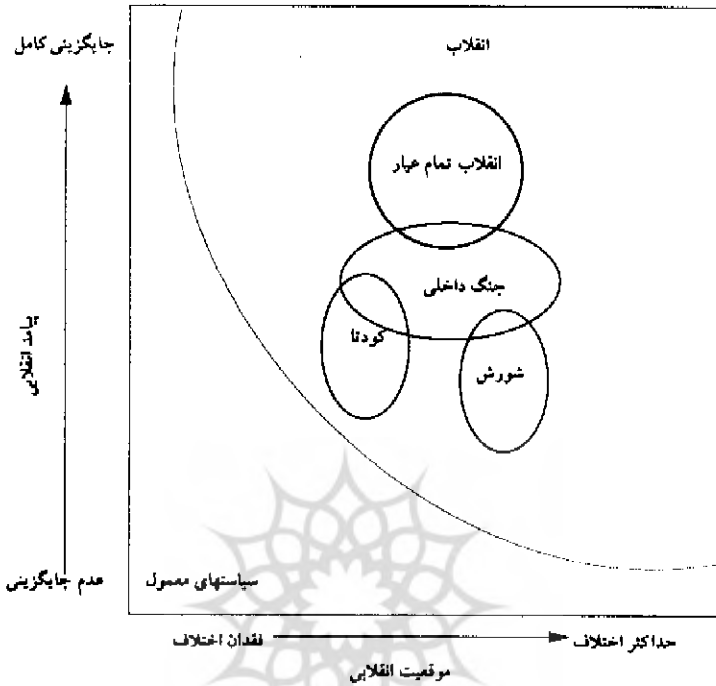
این سه عامل به تحقق یک موقعیت انقلابی می‌انجامند اما الزاماً عامل تحقق برآیند و پیامدهای انقلاب نیستند. تیلی از میزان تفرقه و اختلاف در موقعیت انقلابی و نیز ساختار میزان نتایج انقلابی (که عامل اول تا حدودی تعیین‌کننده عامل دوم بود) جهت تبیین نوعی گونه‌شناسی انقلابها استفاده کرد و انواع ترکیب موقعیتهای انقلابی و پیامدهای انقلابی را در نمودار زیر (شکل ۱۰) نشان داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



(شکل ۱۰): انواع ترکیب موقعیتهای انقلابی و پیامدهای انقلابی [Tilly 1978: 196]

تیلی همچنین با استفاده از «دیاگرام ون»^۱ موقعیتهای و پیامدهای انقلابی در اشکال مختلف انتقال قدرت را به صورت زیر (شکل ۱۱) نشان داد:



(شکل ۱۱): موقعیتها و پیامدها در اشکال مختلف انتقال قدرت [Tilly 1978: 198]

میزان بالای اختلاف بین جناحهای رقیب در موقعیتهای انقلابی و انتقال قدرتهای گسترده نشان‌دهنده انقلابهای تمام عیار است. در جنگهای داخلی، اختلافهای عادی یا شدید ایجاد شده در موقعیتهای انقلابی، مصادف با انتقال قدرتهای معمولی یا گسترده می‌شد. اینگونه نتایج انقلابی همچنین منعکس‌کننده زمینه‌های محدود و یا نسبتاً وسیع استقرار انقلابی بود. شورشها در موقعیتهای انقلابی با اختلافهای معمولی یا شدید همراه می‌شد؛ لکن تأثیر چنین اختلافهایی بر انتقال قدرت توسط عامل بازدارنده ائتلافهای گسترده تشکیل دهنده رژیم جدید کاهش می‌یافت و میزان انتقالهای مذکور در سطحی پایین یا متوسط محدود می‌شد. کودتاها به عنوان مواردی که طی آنها اختلافات متوسط با انتقالهای قدرت جزئی تا متوسط همراه می‌شدند، معرفی

شده‌اند که گستردگی این انتقالهای قدرت هم نسبت به وسعت زمینه ائتلاف در رژیم انقلابی افزایش می‌یافت [Taylor 1978: 135-139].

در جدول زیر نظریه تیلی را می‌توان در مورد انواع انقلاب، موقعیتها و نتایج انقلابی (شکل ۱۲) نشان داد:

نوع انقلاب	میزان انتقال قدرت	میزان ائتلاف در رژیم	میزان تفرقه و جدایی در موقعیت انقلابی
انقلاب تمام عیار	زیاد	هیچ، بسیار محدود	متوسط تا شدید
انقلاب تمام عیار / جنگ داخلی	زیاد	محدود	
جنگ داخلی	متوسط تا زیاد	نسبتاً گسترده	
جنگ داخلی / شورش	کم	گسترده	
شورش	بسیار کم	بسیار گسترده	کم تا متوسط
کودتا / جنگ داخلی	متوسط تا زیاد	هیچ، بسیار محدود	
کودتا	کم	محدود	
		نسبتاً گسترده گسترده	

(شکل ۱۲): موقعیتهای انقلابی، پیامدهای انقلابی و انواع انقلابها [Taylor 1978: 144]

خلاصه آنکه نظریه بسیج منابع چارلز تیلی در رهیافت سیاسی به انقلاب از آن جهت اهمیت دارد که تلاش می‌کند تا سازشی میان ساختار و کارگزار در فرایند انقلابی ایجاد نماید. کنش جمعی به معنی همکاری افراد با یکدیگر در تعقیب منافع مشترک کانون پژوهش اوست. انقلاب از جمله کنشهای جمعی یا گروهی هدفمند است که در چهارچوبی ساختاری و نهادی شکل

می‌گیرد. هرچند نظریه پردازی در مورد تعامل دیالکتیکی میان ساختار و کارگزار مسأله‌ای پیچیده است اما تیلی می‌کوشد با تحلیل دو بعدی خود، تبیین علی‌راکه آثار عوامل ساختاری بلند مدت مهم را دنبال می‌کند در کنار تبیین معطوف به هدف قرار دهد تا نشان دهد چرا گروه‌ها برای بسیج منابع خود دست به گزینش می‌زنند و در فرایند انقلاب شرکت می‌کنند [سبنی دانشکده حقوق ش ۳۵: ۱۳۷-۱۷۷].

پس از آشنایی با نظریه هتینگتون و تیلی در رهیافت سیاسی انقلاب، حال در مورد نقش ایدئولوژی در هر دو نظریه صحبت می‌کنیم.

در مورد نقش ایدئولوژی در نظریه هتینگتون می‌توان گفت: وی در نظریه خود از اهمیت ایدئولوژی بحثی به میان نمی‌آورد. با وجود این تعریف وی از انقلاب به عنوان «یک دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزشها و اسطوره‌های مسلط بر یک جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت و سیاستهای حکومتی» [هتینگتون ۱۳۷۰: ۳۸۵] و تصدیق این امر که «جوهر سیاسی انقلاب، گسترش شتابان آگاهی سیاسی و تحرک سریع گروه‌های تازه به صحنه سیاست است، چندان که برای نهادهای سیاسی موجود جذب این گروه‌ها به درون نظام امکان‌ناپذیر گردد» [۱۳۷۰: ۳۸۶]، اشاره دارد به اینکه ایدئولوژی در نظریه وی دارای برخی کارکردهاست.

از نظر وی مرحله اول انقلاب، «انفجار اشتراک سیاسی» و مرحله دوم «آفرینش و نهادمندی یک سامان سیاسی نوین» است و در هر دو مرحله، ایدئولوژی دارای اهمیت می‌باشد؛ هرچند برای وی، ایدئولوژی و سایر عوامل مؤثر در انقلاب در مقایسه با نوسازی اهمیت ثانوی دارند. به عبارت دیگر، این نوسازی است که سبب تغییر بنیانی در ارزشها، برداشتها، اعتقادات و انتظارات افراد می‌شود. در دیدگاه هتینگتون اصولاً انقلاب یک جنبه از نوسازی یا یکی از شیوه‌های نوسازی یک جامعه سستی است و پدیده‌ای نیست که در هر جامعه یا در هر دوره‌ای از تاریخ آن رخ دهد، بلکه بیشتر در جوامعی اتفاق می‌افتد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آنها از فراگردهای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی‌شان عقب مانده باشد. نوسازی و تحول سیاسی مستلزم بسط آگاهی سیاسی به گروه‌های اجتماعی تازه نفس و حرکت این گروه‌ها به صحنه سیاست است [۱۳۷۰: ۳۸۷-۳۸۸].

ایدئولوژی در این فرایند می‌تواند نقش خود را ایفا کند.

یکی دیگر از کارکردهای ایدئولوژی در این نظریه، برقرار ساختن پل ارتباط بین روشنفکران طبقه متوسط انقلابی و روستاییان است. تفاوتی در پیشینه، مقاصد، اهداف، طرز تلقی و... مواعی در شکل‌گیری ائتلاف انقلابی بین این دو گروه است. این وظیفه روشنفکران است که وقتی شرایط سیاسی، اجتماعی روستاییان را برای بسیج مساعد دیدند، پیشقدم شوند و برای ایجاد ائتلاف از ایدئولوژی بهره‌گیرند. از این منظر ناسیونالیسم می‌تواند به عنوان ملاط ائتلاف انقلابی و موتور جنبش انقلابی مورد بهره‌برداری قرار گیرد [۱۳۷۰: ۱۰۹-۱۱۵].

اهمیت دیگر ایدئولوژی در این نظریه، کارکرد آن پس از تخریب نظم اجتماعی کهن در اثر انقلاب است. با فروریختگی نهادهای سیاسی و روشهای جاافتاده جذب گروهها در قدرت سیاسی و اجتماعی کردن آنها در چهارچوب سامان سیاسی، خلایی به وجود می‌آید و از آنجا که در بیشتر کشورهای دستخوش نوسازی، روستاییان وسیعترین نیروهای اجتماعی به شمار می‌آیند، رهبران انقلاب آنها را برای فعالیت سیاسی به حرکت درمی‌آورند و آنها را سازمان می‌دهند. گرچه در برخی موارد جاذبه‌های اقتصادی و اجتماعی، روستاییان و گروههای طبقاتی پایین را به سوی خود جلب می‌کنند؛ اما در بیشتر موارد جاذبه‌های ملیت‌گرایانه، جاذبه‌های یاد شده را تکمیل می‌کنند. این فراگرد به تعریف جدید اجتماع سیاسی می‌انجامد و بنیادهای یک سامان نوین سیاسی را پی‌ریزی می‌کند [۱۳۷۰: ۳۹۴-۳۹۵] و پیداست که در این روند نیز ایدئولوژی می‌تواند مؤثر باشد.

در نظریه تیلی نیز علی‌الظاهر از نقش ایدئولوژی صحبتی به میان نیامده است اما می‌توان گفت که ایدئولوژی می‌تواند در ایجاد موقعیت انقلابی نقش مهمی داشته باشد. همچنین ایدئولوژی می‌تواند در پیامدهای انقلابی با ایجاد ائتلاف انقلابی میان چالشگران و سایر اعضای اجتماعی نقش بسیار مهمی را بازی کند [1978: 189-194]. وی در مقاله دیگری در ارتباط با انقلاب می‌نویسد:

انقلاب دارای دو مؤلفه است: موقعیت انقلابی و پیامد انقلابی. موقعیت انقلابی شامل حاکمیت چندگانه است که دو یا چند بلوک در قدرت مؤثر می‌شوند و هر یک ادعاهای مانع‌الجمع را برای تصرف

دولت دارند. پیامد انقلاب نیز با انتقال قدرت از صاحبان آن قبل از وقوع حاکمیت چندگانه به یک ائتلاف حاکم جدید، محقق می‌شود که البته ممکن است عناصری از ائتلاف حاکم پیشین نیز در آن دیده شوند. باید گفت تنها اندکی از موقعیتهای انقلابی به چنین پیامدهای انقلابی منجر می‌شوند و در اکثر موارد، حاکمان پیشین بر چالشگران رقیب خود چیره می‌شوند [1991: 1 - 27].

گرچه در این تعریف، تیلی صریحاً از ایدئولوژی بحثی نمی‌کند؛ لکن تلویحاً به اهمیت آن در ایجاد موقعیت انقلابی و نیز روند انتقال قدرت و پیامد انقلابی اذعان دارد. انقلاب برای تیلی یک عمل جمعی است که در آن رقبای هر دو در میان مردم برای کسب حاکمیت سیاسی می‌جنگند و در این مبارزه برخی از مبارزین حداقل در حذف قدرت سیاسی موجود موفقیت‌هایی کسب می‌کنند. در شرایط انقلابی، ترویج عقاید انقلابی و ایدئولوژیکی افزایش نارضایتی عمومی را در پی خواهد داشت و موجب پیدایش گروههای انقلابی می‌شود که ممکن است قشرهایی از مردم به حمایت آن برخیزند. به هر حال موفقیت انقلاب در گرو ائتلاف اعضای جامعه با چالشگران و رقبای پیشروست [اسکاجیل ۱۳۷۶: ۲۷] و ایدئولوژی در این میان نقش مهمی دارد.

همچنین اگر نظریه تیلی را در چهارچوب نظریه بسیج سیاسی در نظر بگیریم؛ در این دیدگاه، ایدئولوژی می‌تواند پل ارتباطی بین فرد و هویت جمعی باشد و به شکلی استراتژیک بخشی از فرایند بسیج سیاسی را توضیح دهد [1973: 1192 E. Oliver: 251-173]. در همین چهارچوب، او برشال در بحث بسیج، مشارکت در جنبشهای مخالف، رهبران، افراد فعال و ایده‌های مخالف از اهمیت ایدئولوژی نیز صحبت می‌کند. از نظر وی، ایدئولوژی عنصر مهمی در تحلیل تعارضات اجتماعی و جنبشهای اجتماعی است. وی از قول بریتون می‌نویسد: «ایده‌ها همواره قسمت قابل ملاحظه‌ای از موقعیت قبل از انقلابند؛ بدون ایده‌ها، انقلابی نخواهیم داشت»، این البته بدین معنی نیست که انقلاب ماحصل ایده‌هاست یا بهترین راه ممانعت از انقلاب، سانسورکردن ایده‌هاست بلکه بدین معناست که ایده‌ها بخش قابل ملاحظه‌ای از متغیرها در تعیین و علل اقدام جمعی‌اند [1973: 178].

او برشال کارکردهای ایدئولوژی در بسیج سیاسی منجر به انقلاب را در چهار فونکسیون زیر

بیان می‌کند: ۱) تفسیر وضع موجود به شکلی که به نارضایتی از آن بینجامد. ۲) ایدئولوژی اندیشه‌ای را پرورش می‌دهد مبنی بر اینکه تنها در سایهٔ دگرگونی وضع موجود، اوضاع مساعد و این مهم از طریق بیان اهداف جنبش و معرفی وسایل دستیابی بدانها میسر می‌گردد و نوعی امیدواری نسبت به پایان سرخوردگی را نیز ایجاد می‌نماید. ۳) ایدئولوژی مجموعه‌ای از ایده‌های اخلاقی - ارزشی است که در قالب یک فلسفهٔ اجتماعی بیان می‌شود، چنین ایده‌هایی بیان‌کنندهٔ حقانیت جنبش و برنامه‌های آن است و نیز روابط بین اهداف جنبش و ارزشهای جامعه بزرگتری که در اثر کوشش برای تحقق اهداف ایجاد می‌شود را بیان می‌سازد. ۴) و بالاخره ایدئولوژی ممکن است یک تفسیر نوظهور از روند تاریخی ارائه کند. این بسیار مهم است که توجه نماییم، ایدئولوژیها دارای مؤلفه‌های شناختی و فکری اند، بدین معنی که شامل جملاتی برای توصیف وضعیت اجتماعی و ایجاد انگیزش برای رفتار گروهی که می‌تواند در فردیت به شکلی متفاوت تجربه شود، هستند. مضافاً بر اینکه مؤلفه‌های اخلاقی جملاتی دربارهٔ حق و باطلند و اینکه چه چیزهایی مطلوب یا نامطلوب است و چه چیزهایی باید کنار گذاشته و سرزنش شوند، توسط ایدئولوژی بیان می‌شود [Oberskali: 1973: 179-182].

توماس گرین نیز معتقد است ایدئولوژی در بسیج و جنبش اجتماعی نقش بسیار مهمی دارد. چه گسترش ائتلاف گروههای فعال در بسیج را با سایر اقشار اجتماعی تسهیل می‌نماید، همچنین به جنبش اجتماعی و بسیج مشروعیت می‌بخشد و سبب استمرار آن می‌گردد و کاربرد خشونت را نیز توجیه می‌نماید [1990: 79-87].

جمع بندی

در مقاله شمارهٔ قبل با عنوان «ایدئولوژی، مفهوم و کارکردهای آن» و در این مقاله ایدئولوژی به عنوان یکی از ابعاد بسیج سیاسی منجر به انقلاب، کانون توجه ما قرار گرفت. ابتدا به بررسی تفصیلی این مفهوم پرداختیم و گفتیم ایدئولوژی در هر یک از قالبهای زیر: دانش ایده‌ها، آگاهی کاذب، جهان بینی طبقه، جامعه‌شناسی معرفت، آرمان غیر عقلانی معطوف به عمل و یک نظام معنایی و یک مفهوم فرهنگ، دارای چه معنایی است. سرانجام مفهوم‌بندی نسبتاً گسترده‌ای از آن را به عنوان «نظامی از ایده‌ها، باورها و ارزشها» پذیرفتیم و آن را کم و بیش به عنوان

مجموعه‌ای سازگار از ارزشهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و نیز باورهایی که می‌توانند محرک انسان برای عمل باشند، تلقی کردیم که ایده‌ها را مرتبط با روابط اجتماعی می‌کند تا برای ابقا یا تغییر وضع موجود به کار روند. از این منظر ایدئولوژی شامل عناصر متعدد زیر است: مجموعه‌ای از ارزشهای اجتماعی، فردی و معنوی، انتقاد نظام‌یافته نسبت به ترتیبات اجتماعی موجود، طرح کلی جامعه مطلوب که در آن ارزشهای مذکور بارور می‌گردند. بالاخره برنامه‌های عملی برای حرکت از وضع موجود به سوی وضع آرمانی مطلوب.

پس از مفهوم‌بندی ایدئولوژی به کارکردهای اصلی آن از دید جامعه‌شناسان بخصوص در کنش جمعی و اقدام سیاسی اشاره نمودیم و در نهایت با پذیرش کارکردهای زیر تأکید کردیم، شرط تفوق ایدئولوژی در بسیج سیاسی منجر به انقلاب انجام موفق این کارکردهاست: انتقال آگاهی سیاسی برای صف‌آرایی، نقد ترتیبات اجتماعی برای زیر سؤال بردن وضع موجود و ایجاد تنفر نسبت به آن، معرفی مجموعه‌ای جدید از ارزشهای فردی، اجتماعی و معنوی، طرح کلی جامعه مطلوب، معرفی برنامه‌های عملی برای رسیدن به اهداف در جهت ویران کردن وضع موجود و ایجاد نهادهای نوین، ایجاد روحیه فداکاری، ایثار، صبر و شکیبایی انقلابی که لازمه اقدام سیاسی در بسیج است، ساده‌سازی واقعیت جهت پرده‌پوشی و تسهیل روند بسیج، ایجاد اعتماد به نفس و تعهد به اقدام عملی، ادعاهای مبتنی بر صداقت، حقانیت و عقلانیت برای توجیه پیروان و بالاخره انجام بسیج همگانی با اجرا کردن موفق کارکردهای فوق.

بحث بعدی ما مفهوم‌بندی انقلاب بود که پس از اشاره به تعاریف متنوع، این مخرج مشترک را تحصیل کردیم که انقلاب مستلزم بسیج سیاسی با همه لوازم آن است. مضافاً بر اینکه در آن حداقلی از عنصر خشونت دیده می‌شود، سپس به طرح نظریه‌های نوین انقلاب در قالب رهیافتهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی در دو سطح خرد و کلان پرداختیم و ضمن توضیح نظریه‌های عمده در هر رهیافت به تفکیک، نقش، کارکرد و جایگاه ایدئولوژی را در هر یک از دیدگاهها شرح نمودیم.

در پایان می‌توان گفت دستاورد نظری این تحقیق، پذیرش تأثیر مهم ایدئولوژی و نقش قابل توجه آن در پیدایش اوضاع انقلابی و چگونگی وقوع بسیج انقلابی در نظریه‌های انقلاب است.

منابع

- آرنست، هانف. (۱۳۶۱). *انقلاب*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
- اسکاچیل، تدا. (۱۳۷۶). *دولتها و انقلابهای اجتماعی*. تهران: سروش.
- باتامور، تی.بی. (۱۳۷۰). *جامعه‌شناسی*. ترجمه حسن منصور و حسن حسینی. تهران: امیرکبیر.
- جانسون، چالمرز. (۱۳۶۳). *تحول انقلابی*. ترجمه حمید الیاسی. تهران: امیرکبیر.
- داد، سی ایچ. (۱۳۶۳). *رشد سیاسی*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: نشر نو.
- دوورژه، موریس. (۱۳۶۷). *جامعه‌شناسی سیاسی*. ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: دانشگاه تهران.
- ریتزر، جورج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- سمتی، محمدهادی. (بایز ۱۳۷۵). «نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*.
- کوزر، لیونیس. (۱۳۷۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- کوهن، آلبین استانفورد. (۱۳۶۹). *ثوریهای انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. (با مقدمه حسین بشیریه). تهران: قومس.
- گر، تدرابرت. (۱۳۷۷). *چرا انسانها شورش می‌کنند*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۳). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نی.
- مک آیور، رم. (۱۳۵۴). *جامعه و حکومت*. ترجمه ابراهیم علی‌کنی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هنتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع در حال تحول*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.
- A. Gamson, William. (1992). "The Social Psychology of Collective Action". in *Frontiers in Social Movement Theory*. eds. Aldon D. Morris and Carol M. Mueller. London: Yale University Press.
- Aya, Rod. (1979). "Theories of Revolution Reconsidered". *Theory and Society*.
- C. Davies, James. (1971). "Toward a Theory of Revolution". in *When men Revolt and Why*. ed. J.C. Davies. New York: Free Press.
- D. Mc Carthy, John and Mayer N. Zald. (1987). *Social Movements in An organizational Society*. New Jersey: Transaction Books.
- Eckstein, Hary. (1965). "On the Etymology of Internal Wars". *History and Theory*. No. 4.
- E. Moore, Wilbert. (1963). *Social Change*. New Jersey: Englewood Cliffs.
- E. Oliver, Pamela and Gerald Marwell. (1992). "Mobilizing Technologies for Collective Action". in *Frontiers in Social Movement Theory*.
- Eyerman, R and A. Jamison. (1991). *Social Movements, A Cognitive Approach*. Pennsylvania, The Pennsylvania University Press.
- Foran, John. (1996). "Discourses and Social Forces, The Role of culture and cultural studies in Understanding Revolutions". in *Theorizing Revolutions*. ed. Foran London: Routledge.
- Galtung, John. (1974). *A Structural Theory of Revolution*. Rotherdom, Netherlands: Rotherdom

University Press.

- Giddens, Anthony. (1993). *Sociology*. Cambridge: Polity Press.
- Huntington, Samuel. (1968). *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press.
- J. Smelser, Neil. (1963). *Theory of Collective Behavior*. New York: The Free Press.
- Oberschall, Anthony. (1973). *Social Conflict and Social Movements*. London: Prentice - Hall International. Inc.
- R. Gurr, Ted. (1968). "Psychological Factors in Civil Violence". *World Politics*.
- Ritzer, George. (1988). *Contemporary Sociological Theory*. New York: Alfred A. Knopf.
- Skocpol, T. (May 1982). "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution". *Theory and Society*.
- Tarrow, Sidney. (1992). "Mentalities, Political Cultures, and Collective Action Frames: Constructing Meanings Through Action". in *Frontiers in Social Movement Theory*. eds. C.M. Mueller and A.D. Morris. London: Yale University Press.
- Taylor, Stan. (1978). *Social Science and Revolution*. London: Addison Wesley.
- Tilly, Charles. (1978). *From Mobilization to Revolution*. London: Addison Wesley.
- (1991). "Changing Forms of Revolution". in *Revolution and Counter Revolution*. ed. E.E. Rice. Cambridge: Basil Blackwell, Inc.
- Zagorin, Perez. (1973). "Theories of Revolution in Contemporary Historiography". *Political Science Quarterly*.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی